بسم الله الرحمن الرحیم

دالاگہر نواب دین داران ﷺ دُر بحر کرم احمد علیخان چشمۂ احسان ﷺ بنا و تبخانہ اش کہ شکستہ میان مسجد بنا کردہ ﷺ خرد
تاریخ او گفتہ عبادتخانۂ ایمان ﷺ ایضاً تبخانہ کہ باشد آن ضلالت گاہ خلق ﷺ بشکست و درست شد بد اینگہ خلق ﷺ
یعنی شدہ مسجدی با گفت خرد ﷺ تاریخ بنای اوست طاعتگہ خلق ﷺ قصیدہ ﴿ رئیس کشور دین عالم آرا ﷺ
سکندر بارگاہ رشک دارا ﷺ بعدل ایش و قہر حاتم کند طی ﷺ کہ جاہ سلطنت بخشد گدا را ﷺ بعدل عادلیش
عدل کسری ﷺ نماید کسر حالت آشکارا ﷺ جہانداری کہ یکسر کردہ گمنام ﷺ زنام نام داری نام دارا ﷺ شود
چون آتش قہر اش فروزان ﷺ زہیبت موم گردد سنگ خارا ﷺ بہ زال پیر اگر افتد نگاہش ﷺ بہ پیشش دم زند
رستم چہ یارا ﷺ بہ دورش شیر شرزہ زیر شمشیر ﷺ نماید جا پلوسی روبہا را ﷺ گزین نواب دین احمد علیخان ﷺ کہ حکمش
سپہ کند با وصبا را ﷺ بود تا عالم آرائی بعالم ﷺ وجودش باد دائم عالم آرا ﷺ پوشیدہ نماند کہ این نسخہ مشتمل چہار
فیض اسم فیض رسان می باید جناب او تعالی و تقدس عز اسمہ اسم با مسمی فرماید بمنہ و کرمہ فیض اول
نثر کہ مسجع است بزرگان سعادت تحریر پذیرد فیض دوم خطوطیکہ بہمسران بہ تسطیر گیرد فیض سوم
مکتوباتیکہ بخوردان باشد فیض چہارم عباراتیکہ بطور قبالجات شرعی و معاملات و بصورت صورتحال
و تمسکات وغیرہ صورت انتظام یابد ﷺ تاریخ نگار سخن کلک است نگین ﷺ ازان شد نامہ رنگین و بہارین ﷺ عنایات
جناب کبریائی ﷺ بحسن انتظامش کرد تزئین ﷺ پی تحریر با حفظ المراتب ﷺ قوانین عبارت را در وہین ﷺ چو
خواہان شد دلم تاریخ او را ﷺ خرد گفتہ بگو حفظ القوانین ﷺ بدانکہ کلام نثر بر زبان اہل دانش و شعور قسم
چہار است مرجز و مسجع و عاری ﴿ ذکر مرجز ﴾ مرجز بفتح رای مہملہ و سکون جیم و قیل بالحرکات در لغت اضطراب و
سرعت است و در اصطلاح عروضیان نوعی از شعر است و نزد بعضی داخل شعر نیست و مصطلح اہل انشاء
نثریست کہ کلمات فقرتین ہموزن باشند و قافیہ ندارند مثلاً خیال ناظم بے تعلق دلربائی ناموزون است
و قیاس ناشر بی تمسک کاکل موہبائی نامربوط و علی ہذا القیاس این قسم نثر بسیار قلیل الاستعمال و قصیر الرواج
است ﴿ ذکر مسجع ﴾ سجع بالفتح در لغت آواز کبوتر و قمری و شتر و سخن با قافیہ گفتن و در اصطلاح
عبارت نویسان عبارتست از برابر بودن دو حرف اواخر فقرتین مثل آوازہای مذکورہ این قسم
سہ قسم است اول مسجع متوازی بتای معجمہ یعنی برابر شوندہ و در اصطلاح سجع متوازی برابر بودن
دو کلمہ در قرائن اواخر فقرتین در وزن و اعداد حروف بجز حرف روی چون گل و مل و صحف و ...

مرجز بہملہ و جیم مشدد مفتوح دور آخر زا ... کلامی کہ ہموزن دارد و قافیہ ندارد ۱۲ سلطان مسجع بسین و جیم و عین مہملہ در وزن مروّ کلامی کہ قافیہ دار باشد لیکن ہموزن نہ ۱۲ سلطان عاری بعین و رای مہملتین کلامی کہ وزن و قافیہ ہر دو ندارد ۱۲ سلطان مسجع بسین مہملہ و جیم و عین مہملہ اسم مفعول از باب تفعیل یعنی سجع کردہ شدہ و سجع بمعنی ۱۲ سلطان متوازی بیای حطی اسم فاعل از باب تفاعل بمعنی برابر شوندہ ۱۲ سلطان قرائن بفتح قاف و رای مہملہ و کسر ہمزہ جمع قرینہ بمعنی ہمسر ۱۲

وقس علی هذا دوم مسجع مطرف موافق بودن دو لفظ در قراین او اواخر فقرتین بحرف روی با اختلاف وزن و اعداد حروف چون وقار و اطوار و مال و منال و امثال آنهم سوم مسجع متوازن موافق بودن دو لفظ در قراین یا در آخر فقرتین در وزن و عدد و حروف بحروف مختلفه چون اثمار و ارزاق و دلدار و دستار مسجع تقصیر کثیر الاستحسان است چنانکه ابر وان خجسته کلید درهای بسته اند و بعضی حروف ادوات هم که در اواخر فقرتین آیند هم قافیه باشند بخصوص اگر اتصال سجع شامل بود و فرمودلاکن ارباب صنائع و اصحاب بدایع از رکاکت صنعت دانسته یا با آوردن حروف ادوات معیوب شناسند مثال ادوات مستحسن آنچه از پرده نابود پا برای شهود خواهد بود معروض خواهیم نمود مثال ادوات جایز مستحسن آنچه از پرده غیب جلوه نمای شهود خواهد بود گزارش آن سعادت خود مست و مساوی بودن هر دو فقره اولی است اگر این میسر نباشد فقره ثانی زاید جایز داشته اند و آوردن دو لفظ مباین وزن مثل صحیفه شریفه و نمیقه انیقه بایکدیگر مستحسن انگاشته تکرار ادوات مکروه پنداشته ذکر نثر عاری آنکه از شروط مرجز و مسجع عاری باشد سلاست و متانت و فصاحت و بلاغت و صنائع و بدایع مربوط باشد اما الفاظ مروج و متداول باشند چنانکه یاران از کشتی بدر آمدند تا کشتی کنند و کشتی دیدند پشت بگردانیدند چون دانستی که عبارت سه قسمت مرجز و مسجع و عاری بیشتر بدانکه این هر سه قسم باقسام ثلثه انقسام یافته سلیس و رنگین و دقیق سلیس آنکه الفاظ مروج مانوس الاستعمال و عبارت سلیس خاطر نشین سلاست تا سلیس چاره دقیق آنکه متانت و دقت بسیار داشته باشد و بتامل تمام مضمونش توان فهمید آن سه چیز نوع است دقت لفظی یا معنوی یا لغوی یا اصطلاحی یا تخییلی یا استعارات مشکله در آن مندرج باشند رنگین آنکه ضلع و مناسبات هر چیز در آن نوشته باشند مثلاً اگر ضلع باغ نوشتن منظور باشد گل و بلبل و غنچه و شگوفه و نهال و شاخ و بار و غیره بر نگارد اگر ضلع دریا و کان و آسمان و شطرنج و گنجفه و علوم نحو و صرف و عروض و قافیه و غیره هم تحریر نمودن خواهد مناسبات آنها ارقام نماید هر یک از این هر سه نیز به سه قسم منقسم است عالمانه و شاعرانه منشیانه عالمانه آنکه دقایق لفظی و معنوی از لغات و استعارات و غیره داشته باشد شاعرانه آنکه تشبیهات و تمثیلات و تخییلات دارد منشیانه آنکه ادای مطلب بموجب محاوره روزمره با شستگی و رنگینی تقریر باشد تا برای تجلی اساس ارباب فهم و قیاس و اصحاب نکته دان معنی شناس بی القباس حسن انعکاس دارد که مراتب کاتب و مکتوب الیه خواه باعتبار عمر خواه بدولت و زر خواه بکمال و هنر از سه سوای متحقق نمیشوند عالی و مساوی و دانی و هر یک از ین با سه قسم منقسم عالی لیکن عالی نهایت عالی مساوی مطلق مساوی مائل بعلو مساوی مائل بدنو

اندک دانی بسیار دانی نهایت دانی فیض اول نثری که نخست بزرگان سعادت تحریر یابد

القاب اندک عالی الفاظ مناسب مراحب و الامنا قبله عالی قدر والا پایه عالی مناصب مجمع

لطائف اخلاق با شرائف اشفاق متمکن وساده لطائف الطاف بیرون از بیان مزین چار بالش محاسن

اخلاق و امتنان متجاوز از شرح و بیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سرچشمه الوف

اعطاف مظهر صنوف انصاف منبع تلطفات بیکران مجمع التفات فراوان عمدة المکان عظیم الشان عمیم الانعام

قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان عظیم المقام جلیل الاوصاف رفیع الاحتشام منبع الاحترام

مجسم الاشفاق معظم القدر سنی الصدر دام شوکته و دولته و ادام الله حشمته یا زیادت مدارجه الفاظ

مناسب دیگران صاحب کرمفرمای نیازمندان توجه فرمای خردان یا مخدومان مربی فیض رسان

سرفراز فرمای نیازکیشان ممتاز ساز سعادت اندیشان منبع عطوفت مظهر شفقت مصدر اشفاق بی پایان

مجمع اخلاق مرحمانه پشت پناه خردان تکیه گاه فدویان مشفق سعادت طلبان شفیق فدویت جویان پرورش

برادران حقیقی و مجازی مصدر مکارم شفقت پروازی دام الطافه یا برکاته یا اشفاقهم بر لفظ صاحب از خان

و میرزا و شیخ و میر و سید و منشی و دیوان و بخشی و جمعدار و حکیم و عمو و ماموں و خالو و اخوان و غیره بعید القرابت

هرکه نوشتن منظور باشد نویسد و از الفاظ تفقدات و تفضلات و عنایات و عاطفت و عواطف و

مکرمت و مرحمت و غیره احتراز نماید و اگر زن باشد مشفقه شفیقه خردان مشفقه و غمخوار فدویان

پرورش فرمای کمترینان مکرمه عالیقدر و شفقت بجای مادر دام اشفاقها یا الطافها و بر لفظ صاحبه

از عمه و خاله و ممانی و همشیره و خیاز نه یعنی سالی و ابدره صاحبه یعنی چچی و ننگه صاحبه یعنی بهابهی و خوشدامن

صاحبه و صاحبه یعنی سمدهن و غیره بعید القرابت هرکه نوشتن منظور باشد نویسد دیگر بزن

غیر رشته دار امتیازی نویسد عفت پناه عصمت دستگاه سلمها الله تعالی آداب این درجه

بعد ادای یا بعد از ادای آداب و بندگی یا پس از ابراز مراسم نیازمندگی یا سرافگندگی مگر لفظ سرافگندگی

و ابراز درین زمان معیوب دانند بعد اظهار روانب نیازمندی و انکسار و احراز روابط مستمندی و افتقار

یا توضیح ضوابط تسلیمات و تشریح یا تلویح یا تنقیح یا تصریح قواعد بندگیات یا ترویج مراسم سلام و نیاز زده

مدارج خلوص اعجاز یا تشیید مبانی تسلیم و تو کید اساس ... یا نگارش شرائط کورنش و گزارش لوازم تسلیمات

یا بادای مدعا بیگراید یا مدعا بنوک قلم نیاز رقم می آرد یا لب بادای مطلب باد حب می کشاید یا مدعا طراز التماس می دارد
مطلب نگار مدعا گذارست یا ملتمس است یا عرض احوال مینماید برای زنان بجای لفظ سیدا رد و همی سازد و میگرداند
و گردانیده می آید معروض آنکه یا مشهود باد بنویسید کلمات مرقوم مطلقا متروک شناسد خیریت الحمد لله یا لله الحمد یا
المنة لله یا منت خدا را یا هزاران سپاس بجناب الهی یا شکر بدرگاه ایزدی یا حمد بعد حمد یا حمد الله شکر فراوان
سپاس بیکران یا بی پایان یا شکر بیشمار یا بسیار پادشاهی او سبحانه جل شانه یا محامد بیحد و ستایش بیعد یا حمد کثیر بجناب ایزد
قادر یا ثنای بیش از تحریر سپاس زائد از تقریر بجناب مستطاب آفریننده صغیر و کبیر که حالات این جهات یا احوالی
یا اینطرف یا احوال این محال یا رویداد این سواد یا ماند بود اینجد و یا حقیقت یا حقائق یا کیفیت یا کوائف
اینطرف یا سمت یا وقعات این محالات یا حال این سو یا حالت این سمت یا واردات این ملک یا این مقام یا این
اضلاع یا این ضلع یا این ناحیه یا نواحی یا نوالح یا اخبار این جوار یا این دیار یا اینجا یا اهیکان یا این قطاع یا اینجا
یا اینجوانب یا انضمام بهمقرین خیریت و قرین عافیت یا قران خرسندی یا استقرار تندرستی یا سو حصول خیر و مشمول
سلامت و مقرون صحت و اعتدال ست و مژده خیر و برکت یا همایون مژده یا نوید میمنت جاوید یا فرخنده نوید سرا پا
امید یا بشارت فرخنده اشارت یا نوای تهنیت انتما یا صدای صدا اعتلا یا همایون گلبانگ شگفتگی مزاج و باشاج
سرا پا ابتهاج عنایت امتزاج عطوفت ازدواج کرم معراج لطافت اندراج نضارت اندماج نوازش منهاج
روشن سراج یا نیکو نوای عشرت آما بشارت پیرا نشاط آرا انبساط انتمای امن و سلامت فرات عطوفت
آیات اشفاق سمات کثیر العنایات ذات الالتفات والا صفات یا والا یا عالی یا شریف یا لطیف یا گرامی
موفور الکرم وافر البرکات لازم الغایات یا نوید مثنویت الوجود سرا پا جود یا عنصر شریف یا جسم لطیف یا بدن
فیض معدن یا تن عطوفت مواطن مدام یا دوام یا دائما یا مستدام یا شب و روز یا سحر و شام یا صبح و مسا یا لیل و نهار
یا بالعشی والاشراق یا بالمساء والابکار یا پنج وقت یا خمس الاوقات یا بکره و اصیل یا هر دم یا هر بامداد یا هر زمان یا
هر ساعت یا بالغدو والآصال یا بالصباح والرواح یا هر لحظه یا هر لمحه یا همواره یا پیوسته یا یوما فیوما یا هر وقت یا
آنا فآنا یا بهر حال یا لایزال یا دبیرگاه از درگاه یا بارگاه یا درگاه یا درخانه یا آستانه یا آستان یا عتبه کبریای احد
یا ساره مقدس صمدیت یا جناب مستطاب کبریای ایزد وهاب یا مسبب الاسباب فریادرس ارباب انتظار
یا الهی یا ایزدی یا ربانی یا رب الارباب یا رب العزت یا او سبحانه تعالی شانه جل جلاله عز اسمه عم نواله یا مجیب الدعوات

ایمفا وضد عنایت طراز نوازش پیرواز یا گرامی جر اسلامی یا سای یا ملاطفہ گرامی یا ملاطفہ معاطفہ اشفاق تضمین عطوفت

آگین نوازش قرین کرم تزئین الطاف آئین اشفاق تکوین عنایت تعیین کرم مبین ہدایت تلقین و وران حمید و زمان سعید

و احیان مسعود و ایام محمود و ہنگام سعادت آمود و میمنت اندود یا اسعد ازمنہ و اوقات حسنہ یا شگفتہ ترین زمان یا خوشترین

یا بہترین اوان یا اشرف احیان و الطف زمان و ستودہ ترین روز یا احسن ساعات و اخیر زمن یا بہین وقت و نکوترین

زمانہ سعادت نشانہ یا در فرخندہ ہنگام سعادت التیام فرخی فرجام میمنت انضمام میمنت انضمام سعادت انتظام فرخی نظام یا

ہمین سعادت قرین یا آگین بہست یا بہست یا مصحوب یا ہمراہ یا مصحوب یا مصاحبت یا ہمراہی یا معیت یا شیخ فلان ورود مسعود

فرمود یا صدور ہمایون یا ورود مبارک فرمود یا وصول فرح اصول آورد یا ورود فرخندہ فرمود یا برکات ورود و یمن

صدور عطا ساخت یا شرف صدور و عز وصول پیرایہ نزول زیب اتصال زینت ارادہ بخشید یا فرمود یا پرتو ورود یا ظل

ایصال یا سایہ صدور بر سر فدویان انداخت یا بشگفتہ از صدارت جلوہ گر گردید یا برجلوہ ورود جلوہ نما یا صدور صدور

جلوہ پیرا یا پسند ابراد رونق افزا یا پرتو ساوہ وصول رونق افزا یا زیدہ ورود چہرہ کشاست یا چراغ یا سراج

یا مصباح خانہ یا کاشانہ وصول گشت یا شمع جمع وصول یا چراغ فانوس نزول یا نور افزای بزم ورود یا زینت افزای

محفل وصول گشت یا صورت یا چہرہ نمای آئینہ یا مرآت وصول گردید یا صفا بخش صفحہ صدور یا ضیا بخش چشم مطالعہ

یا عکس انداز یا جلوہ پیرای آئینہ مصقول وصول گشت یا صیقل آئینہ وصول گردید یا نور بخش بصارت و بینش

گشت یا گلدستہ محفل صدور یا تاج فرق وصول یا افسر سر وصول یا عنوان صحیفہ صدور یا فاتحہ کتاب ایجاد

یا دیباچہ نسخہ وصول یا غرۂ ناصیہ نزول یا قرۃ باصرہ صدور یا مہر و ماہ فلک وصول یا مہر سپہر صدور یا ماہ فلک

وصول یا جان جسم وصول یا توان تن ایصال یا رنگ افزای اورنگ وصول یا آب و رنگ گلشن وصول یا

یا سرو جویبار اصدار راحت سینہ صدور یا قرار خاطر وصول یا قوت بازوی وصول یا تعویذ بازوی وصول یا

تعویذ بازوی ورود یا حمائل گلوی وصول یا حرز اسلامیہ پیرایہ بازو گردانید وصول یا سرور قلب وصول گردید

یا بہجت و سعادت آگین ذریعہ تسکین خاطر مسکین شد یا آرائش بزم صدور گشت یا برگ و بار شاخسار صدار

یا سبزی کشت وصول یا سیرابی مزرعہ وصول یا شادابی زراعت وصول یا ثمرۂ شجرہ وصول یا میوۂ درخت

نزول گردید یا گلستان اصدار را بہار آرا و خزان انتظار را قرار فرما گشت یا خزانہ وصول در سر کشید یا جلوہ گر

وصول یا لمعہ یا شعشعہ یا بارقہ افروز روز گردید یا بارقہ یا لمعہ وصول افروخت یا پرتو وصول انداخت

یا افگند یا نور صدور بجلوهٔ ظهور آورد یا افروخت یا بها گرو ار پرتو ورود سایهٔ صدور یا ظل وصول انداخت یا
یا افگند یا پرتو انداز وصول یا ظل افروز نزول یا سایه گستر وصول گردید یا نور افروز صدور یا روشنی بخش
نزول یا موج خیز صدور یا فرحت بخش وصول یا ذریعهٔ ورود یا درجهٔ صادی صدور گشت برای
حصول عزت و خوشی سرفراز و سربلند و ممتاز و بهره مند معزز و مباهی معظم و محترم مفخر و مکرم ساخت یا
فرمود یا گردانید یا سرمایه اندوز سعادت یا ذخائر اندوز عزت یا کامرانی یا کامیاب مرادات دو جهانی یا بهره اندوز
سعادت دو جهانی یا جاودانی یا بهره ور مقاصد عظمی یا نصیبه مند سعادات علیا یا ذخیره اندوز سعادتمندی
یا ارجمندی یا سربلندی یا بخت مندی یا بختیاری یا کامگاری یا فدویت پسندی یا سعادت کرداری یا
سعادت اطواری یا سعادت شعاری یا سعادت پژوهی یا سعادت وری یا بختوری گردید یا ذریعهٔ حصول سعادت یا
وسیلهٔ حصول عزت یا وسیلهٔ ممتازی دارین یا باعث سرفرازی کونین موجب عزت نشاتین سبب اعزاز
دنیا و عقبی گردید یا ذریعهٔ رفیعه وسیلهٔ علیه منیعه یا متینه یا قویه وسیلهٔ جمیله یا جلیله یا جزیله یا نبیله افراط
نشاط و بسط انبساط گشت یا انواع انواع سرفرازی و اقسام اقسام یا گوناگون ممتازی عطا ساخت
یا بشاشت بوقلمون پیرامون خاطر نیاز مشحون فدویت مقرون گردید یا فراوان شادمانی بخاطر سراسر
یا مغلوب تعلق و نگرانی ارزانی فرمود چون مبشی و محتوی یا منطوی یا مخبر یا منبی یا مشعر یا مبشر بخیریت ما لابد
آن صدود بود یا مشتمل بر سلامت یا مژده رسان عافیت یا بشارت بخش یا نوید رسانندهٔ تندرستی بود سرمایهٔ
تسکین و تشفی بخاطر تسکین یا ذخائر اطمینان بجان نگران کرامت فرمود یا طمانینت بخش دل نیاز منزل گردید
یا تسلی کلی و تشفی وافی و تسکین کافی یا کما حقه و اطمینان کما ینبغی یا کما هی و لجمعی بخاطر فاتر نیاز مظاهر فدویت
ذخائر نیاز ناتر بخشید یا نیاز مند را قرین تسکین یا مقترن جمعیت یا مقرون مجموع خاطری گردانید یا خاطر فاتر
با طمینان گرائید یا خاطر فدویت حاصل یا دل نیاز منزل یا فدویت حامل یا نیاز وسائل یا فدویت شمائل یا نیاز
سائل یا فدویت مائل یا نیاز دلائل یا فدویت قائل جمعیت کامل و طمانینت قرار واقعی یا تسکین بسیار یا تشفی
بیشمار و اطمینان فراوان حاصل و متواصل گردید یا طبیعت فدویت طویت را جمعیت کامل شامل حال شد یا جان نیاز توامان
فدویت نشان نیاز اقتران فدویت همعنان نیاز قران موصول اطمینان فراوان گشت بعد از دیگر یا جای که
استعادت یا نوس و شگامیکه بمیمنت مخصوص بود یا زمانیکه بفرخی محروس یا وسیله بفرخندگی محفوظ یا دقیقه که بحفظ و امان یا

یا چنانکه بهزاران امن و امان مشحون سعادت یا روزیکه بخوشحالی مقرون یا مشحون بود یا ساعتیکه بسعادت تقویم موافقت
داشت یا موافق بود یا هنگامیکه هنگامهٔ عیش و نشاط گرمی داشت یا بزمانیکه چرخ کجرفتار بازمانیان برآشتی چرخ میزد
و روزگار ناهنجار بمراد جهانیان بود و لیو رود عنایت نامهٔ والا سرمایهٔ سرفرازی یا دولت سعادت یا نعمت عزت یا
ذخیرهٔ ممتازی حاصل و مشمول گشت یا بمعرض ایصال آمد یا بدست آمد یا بوصول انجامید یا بحصول پیوست یا بوصول
موصول یا بحصول مشمول شد یا مقرون بوصول یا مقرون حصول گردید یا بقبضهٔ اختیار فدویان درآمد یا باحاطهٔ
اقتدار نیازمندان درآمد یا دولت سعادت ابدی و نعمت عزت سرمدی در تحت تصرف فدویان درآمد یا سربلندی سر
بپایهٔ وصول پیوست براهی دریافت مضمون مضمون عطوفت مقرون یا مشحون یا مضامین نوازش تضمین عنایت آگین
عطوفت قرین یا فحوای عطوفت حاوی کرم مطاوی بشارت راوی دولت مساوی بلمعهٔ وضوح یا بشعشعهٔ ابراز یا شعشعهٔ ظهور
یا بنقد ایضاح یا بپرتو آگاهی یا بنور ظهور افروخت یا بروشنی اطلاع یا زیب وضاحت یا زینت توضیح یا حسن تشریح
یا جلوهٔ اظهار افروخت یا لباس تشریح گسترید یا پیرایهٔ اعلان در برکشید یا پوشید یا لباس ظهور در برکرد یا تشریف تشریح
یا خلعت توضیح در برکشید یا جلوه افروز ساخت یا پرتو انداز وضوح یا لمعه افروز ایضاح یا نور افروز ظهور یا روشنی بخش چشم
دیدهٔ وضوح یا سرمهٔ چشم ادراک یا رونق خانهٔ وضوح یا کاشانهٔ وضوح یا گلدستهٔ محفل وضوح یا گل گلزار وضوح یا
آب و رنگ گلشن وضوح یا نور افروز چهرهٔ وضوح گردید یا حسن ایضاح و زیب انجلا یا زینت اشراق یا آرایش وضوح
یا بضیای وضوح مقرون گشت یا بجمیع مدارج مندرجه الادرجه اش کماهی آگاهی یا کماهی سعادت آگاهی یا سر
آگاهی حاصل و مشمول شد یا بوضوح مندرجات دارین فائز فرمود یا بآگاهی مندرجات کماهی مفتخر و مباهی شد
یا مرقومهٔ گرامی جزو کل یا حرف بحرف یا کما حقه یا کماهی یا کما ینبغی یا بتفصیل تمام یا بشرح و بسط یا مفصلاً و مشرحاً
بتوضیحیکه باید یا بتشریحی که شاید یا از اول تا آخر یا از ابتدا تا آخر یا انتها ذهن نشین و خاطر نشان گشت یا
جلوه پیرای دلنشینی گردید یا رونق افروز خانهٔ باطن فدویت مواطن یا صفا بخش صفحهٔ دل نیاز منزل یا
زینت افزای کاشانهٔ خاطر نیاز مآثر گردید یا در خاطر فدویت مظاهر جا یافت یا گزید یا قائم گزین دل مستهام
گردید یا خانه آرای خاطر فاتر گشت یا مرقومهٔ قلم الطاف رقم عطوفت توام کرم شیم مرحمت شیم عنایت سلم عطوفت
همه عنایت ذهن مطلع شدم یا بر رشحهٔ خامهٔ عطوفت نقابهٔ عنایت شمامه کرم علامه وقوف کلی یافتم یا کماهی آگاهی
یا بمطالعه قرار واقعی دست داد یا روی داد یا آنچه کلک جواهر سلک از نشیمنگاه عنایت و کرم خصلت تحریر پذیرفته بود

کما احوال رحلت فلان شنید پنجه غم گریبان صبر و قرار خار مصیبت و اندوه سینه شکیبائی خراشید تیغ مصیبت و آلام
بر تن راحت و آرام جراحتهای بی اندازه رسانید و در چنگال دامن دل گرفته دل پاره پاره و سینه چاک چاک
گردید چون از دیگر یا زبانی فلان کس دریافت شد یا دریافت آمد یا رسید یا پیوست یا انجامید یا شنیده شد
یا گوش رسید یا اصغا گردید یا استماع رسید یا استماع رسید یا مسموع شد یا دریافت یا پایه اظهار پیوست یا پیرایه اعلان
یافت یا ظاهر شد یا ظهور یافت یا الظهار انجامید یا معلوم شد که فلان تاریخ فلان عزیمت آخرت را بر توطن دنیا اختیار کرد
یا فلان رخت سفر دار البقا بر سکونت این محنت سرا فنا یا آمد یا فلان را فنا دید یا فلان فوت شده یا انا فنا شده یا مستعار بحال الله
خشت صبر و شکیب چون از دیگر با خبر وفات فلان شنیده ام یا گوش رسیده است و بر خود نیستم یا از خود رفته ام یا خبر ندارم که خود را
سلامت پندارم یا بیسان پیکر تصویر یا بیرنگ نقش دیوار یا چون قالب بیجان یا مانند صورت قالیچه بیحس افتاده ام یا
بیحس و حرکت نیستم یا از زندگانی خبر ندارم یا هوش رفت و بر خاست از یاد رفته است یا خواب و خور فراموش گشته یا از گریه
غنچه سر بسته یا بشکل شگوفه شگفته سر از ضعف و کمال غمگین و بسیار مجزون و غم مدهوش و بی ... و اندوه بباطن و ظاهر
پریشان گردیده غمیکه دامنگیر حال گردیده است در پایه تحریر گنجایش تقریر نیست زیرا که شنیدن این خبر عقده
حیات را مرگ ممات مبدل ساخت یا شنیدن یا از اصغا یا از استماع این صدای جانفرسا لذت زیست یا عیش
زندگی یا فرحت زندگانی بشدت نزع یا بتکلیف مرگ یا جان کندن یا جان کنی یا کدورت مردن یا تلخی مرگ یا تلخی موت
ابدال یافت یا بدل شد یا زندگانی بمنزله مرگ یا حیات بدرجه ممات رسید دیدن را دیده و باید یا دیده یا خیال باید کرد
یا تصویر توان نمود که چه قیامت بپا کرده شده یا چه آفت بر سر بینندگان آورده باشد یا وای بر حال آنکس که برای العین
یا پیش نظر بروی یا بالمشاهده العین اینچنین حادثه بگذرد یا چنین صدمه عظیم وقوع یابد یا این بلای شدید واقع گردد
یا آفت چنین که چشم کوه از هیبت آن بشکافد و جگر شیران از هم پاشد بچشم خود ببیند یا معاینه کند یا ملاحظه کند
لا علاج یا ناچار یا لا محاله یا جبراً یا قهراً یا ضرورةً یا بحکم ضرورت یا نظر بمشیت الهی یا تن بتقدیر یا راضی برضا
و صابر بقضا شد یا شده یا راه صابری پیش گرفت یا بصبر در ساخت یا صبر کرد یا شکیبا شد یا شکیبائی شد یا با
صبر پیوند یا بجز صبر چاره ندید یا سکونت گزین گوشه شکیبائی باشد یا اقامت پذیر کنج صبر گردید یا مسکن
صبر سکونت ورزید یا سوای صبر ساکت سلامت ندید یا چاره نیافت یا معلوم یا مفهوم شد یا
صبر را قوت جان کرد یا ورچون و چرا چاره سلامت نیافته سکونت را قوت جان چاره نمود یا قلق و اضطراب

بسکونت و قرار بدل کرد یا فریاد و فغان یا آه و ناله یا گریه و زاری یا اضطراب و اشکباری جزع و فزع را بسکونت
و خاموشی مبدل ساخت یا با صبر و سکونت همدوش گشت یا قرین مصابرت گشتم یا بصبر و سکونت نشستم یا بسکونت و
خاموشی پیوستم یا صبر را سرمایهٔ سلامت دانستم یا دست صبر گرفتم یا دامن صبر بچنگ آوردم یا بستون صبر و سکون تکیه زدم
حیف صد حیف افسوس صد افسوس یا دریغا یا وا ویلا وا حسرتا یا وا مصیبتا وا فریادا دردا آه آه نعم آه آه هی هی هیهات
هیهات وای صد وای که سر چشمهٔ این سپنجی سرای زود سرای سست فریبندهٔ تشنه و دنیا کوچی ست که اعاش
سوای انگار آتش نه خمر خمخانهٔ این خراب آباد از خمار خرابی خمیر یافته یا گرفته و صهبای این مصطبه کیفیت خمار
پذیرفته این دار بمیار نا پایدار جای مصیبت و آزار است نه منزل آرام و قرار ظاهر است که کسی در دنیا برای ابد
از رفاقت جدا گردد و بسبب ضرورت بجای رود یا جاده پیما یا گام سنج یا قدم فرسا یا رهگرای یا ره نورد یا سفرگزین
یا غربت پذیر یا مسافرت دوست یا راهگیر یا روانه یا روانگی پذیر یا راهی یا مسافر یا غریب نواحی ملکی شود و حال آنکه
بحسب عادت یا موافق رسم عالم امید آمدن یا ملاقات کردن یا رجای مراجعت یا معاودت می باشد با وجود قلق
جهان آزردگی و رنجش بر دل گذرد و فراق آن بچه درجه شاق باشد پس اینچنین مفارقت دائمی که باز آمدن امکانا
ندارد یا مراجعت هرگز ممکن نیست چگونه یا چسان یا بچه طور یا بچه منوال یا بچه عنوان یا بکدام راه محل صبر و سکونت تواند
لاکن چون این آمد و رفت باختیار مختار حقیقی است و بنده را بوجهی من الوجوه یا نوعی من الانواع یا طوری
من الاطوار هیچگونه دخل نیست شایسته جناب یا سزاوار آن خداوندگان یا لائق خاوندان پادشاهان شان ملازمان
یا مناسب حال آن رمزشناس حکمت الهی آنکه رضای مولی از همه اولی تصور فرموده یا رضای مالک العلام را مقدم
بر جمیع مرام داشته معتصم بحبل المتین شکیبائی یا اعتصام فرمای رضای ایزدی یا متمسک یا تمسک گزین یا مستوثق
یا نشست گزین بعروة الوثقی مرضی الهی یا اقامت فرمای بزم مصابرت یا جلوس فرمای مسند صبر یا رونق افروز
وسادهٔ سکونت و اصطبار یا زینت بخش محفل صبر و قرار شوند که ان الله مع الصابرین و آن مسافر ملک بقا و تارک
این دار فنا یا عزیمت فرمای ملک بالا یا نوبت گزین جهان جاودانی و گذارندهٔ سکونت عالم فانی مسافر منزل اقلیم
قدم فرسای عالم عدم یا جاده نورد عالم مغفرت یا اقامت گزین ملک جنت الهی برای سلاطین و امرا
مغفرت پناه یا خلد آرامگاه یا جنت نشین فردوس مکان علیین یا در مقام آرامگاه زینت بخش گلشن فردوس
آسودهٔ جنت الفردوس رونق افروز اورنگ مغفرت غفران پناه مغفرت مآب یا مغفرت انتساب عروج فرما

چہرۂ حیات پوشید یا جلباب رحمت آلہی بر سر کشید یا در بحر رحمت ایزدی رحلت فرما شدند یا بحجرۂ سرا
مغفرت اقامت فرمودند برای طفلان آسودۂ مهد عدم گشت یا در گذشت یا زیب آغوش حور
یا زینت دوش دایۂ اجل گردید یا از پستان دایۂ موت شیر خورد یا در مهد موت آرام یافت یا بسوی بہشت
شتابان شد یا گلزار فردوس را بازیگاه خود ساخت یا فلان را دایۂ رحمت آلہی کلاه اجل بر سر نهاده
یا فلان گلچین گلبن ممات شد یا فلان در چمن خلد خرامیدن و چمیدن و دویدن آغاز کرده و داغ
جانسوز فراق بر دل مادر و پدر گذاشت چندی همگنان را اندوهگین و مغموم داشت لاکن چون وقوع
این حادثه بمشیت آلہی بود جای دم زدن ندیده یا بدامن صبر کشیده لب بچون و چرا نگشادن قدر دان
نیز ذیل شکیبائی از دست ندهند و از دائرۂ رضا قدم بیرون نگذارند بموجب آیۂ کریمہ یا بمصداق
وفاق یا بفحوای هدایت احتوا فیض التوا هدایت ادا یا بمودای هدایت لوا سرا پا اهتدا یا بحشو زد اعمر یا انتما
فحوی یا بفحوای امید موادی نص عظیم لا تقنطوا من رحمة الله متوقع یا امیدوار دیگر نعم البدل و بهترین
عوض بوده طبیعت استقامت آفرین یا خاطر عاطر یا دل مستقیم را از بار گران بیصبری و زاری یا از گرانباری
گریه و بیقراری سبکدوش فرمایند یا گرانبار ناله و اشکباری را بدوش استقامت بار ننهند که این
سرگذشت بر همه گذشتنی است و همه را سفر از جهان گذشتنی مناسب هنود ان فلان بمرد یا فوت
شد یا فلان رخت زندگی بآتش موت سوخت یا مرگ پیش آمد یا بر سر فلان لشکر موت تاخت یا فلان را مرگ
رونمود یا عمر تمام شد یا بسر آمد یا بانجام رسید یا فلان مجروح پنجۂ موت یا زخمی تیغ مرگ شد یا فلان را نشتر مرگ
رگ زندگانی بریده یا ارۂ ارادت آلہی یا تیشۂ مرگ قاطع یا قطع ساز درخت وجود فلان گردید یا فلان کشتۂ
یا قضا را علف تیغ قضا شد یا نشتر تیغ مرگ گردید برای کفاران عداوت نشان فی النار و السقر یا داخل
دوزخ شد یا بسوی سقر سفر کرد یا دار البوار قرار گزید یا بجهنم رسید یا خار وجود فلان بآتش دوزخ سوخت یا
کشته شد یا بنار نیستی سوخت یا رهگرای کرۂ فنا شد علی هذا القیاس برای پادشاهان و امیران الویہ جلیہ
بندگان عالیجناب ظل سبحانی متوجه دار السلام شدند و اعلام نصرت اعتصام یا ظفر علامت توجه فرمای نهضت
فرمای دار الملک خلد شدند یا جناب عالی خود بدولت و اقبال بتقریب گلگشت گلشن فردوس عازم دار القرار و مغفرت
با رحمت آلہی شدند یا سواد خیر البلاد جنت الفردوس محضر خیام خدام کرام حضرت خلیفة الرحمانی شد یا بقتضای

جلباب بالکسر یعنی چادر و قمیص و بمعنی پوشش زنان ۱۲ — مهد بالفتح و سکون یا و بمعنی گهواره ۱۲ — ذیل بفتح ذال بمعنی دامن ۱۲

یا ہنگامہ امانی و آمال مالا مال گردید یا ساتگین خاطر و پیمانۂ دل از بادۂ مقصود و صہبای نشاط لبریز یا لبالب یا لبالب
یا پرگشت یا شنیدن مژدۂ تہنیت افزا شادی کتخدائی فلان یا شادی کار خیر دختر یا صبیہ یا برخوردار فلان
یا شادی نسبت یا منگنی وغیرہ فلان خورسند فرما گردید ظہور این ثمرۂ شجرۂ مراد یا میوۂ دوحۂ تمنا بشارتی ست
سرگلستان حیات و اثر ما بہار انبساط شگفتگی گیر یا نضارت پذیر باشد یا چنان مژدہ نیست کہ گلہای شادی
بخزان پریشانی پژمردگی و افسردگی پذیرد تازہ ساز گلستان موجودات آن نہال آمال بخجستہ ہی را در
گلستان ہمیشہ بہار سایۂ خورشید یا ہما پایہ یا ہمایون پایہ یا عالی یا والا یا شریف یا گرامی ثمرات عمر طبعی نہال ساختہ
خرم و خندان یا شگفتہ و ریان یا سرسبز و شاداب و منتظر و مطر نضارت پذیر خضارت یا بداشتہ بران خداوند
و جمیع خویشاوند فرخ و ہمایون یا مبارک یا محمود و فرخندہ یا سزاوار و مسعود فرماید یا گرداناد یا کناد یا دارد
فرخندگی بخشد یا زینت مبارکی عطا فرماید یا بجشن فرخی مقرون فرماید یا فرخی فراوان کرامت فرماید

شکوہ گذشتن مدت

مدت مدید یا ممتد یا متمادی یا دراز یا بسیار و کثیر یا بعید یا
لا تعد و بلا تحصی یا بحساب یا بی قیاس یا بیشمار یا موفور نامحصور یا ایام فراوان یا بیکران یا بے حد
یا بعید یا لا تعداد یا زمانہ بے پایان یا افزون از بیان یا زیادہ از شمار یا بیرون از گفتار یا خارج از اظہار
یا بیش از تحریر یا رقم یا ترقیم یا نگارش و تقریر یا بیان گذشت و میگذرد و یا گذشتن یا رو بانقضاست یا بانتہا
یا بطوالت است یا منقضی ست یا گشتہ یا گذشتہ یا سپری گردید یا درگذشتن ست یا تمادی ایام جلوہ نما ست
یا عرصہ کثیر الانقضا پذیر است یا مدت موفور و مرور ست یا مدت بعید رو بانقضا می پیوند و یا دیرست یا مدتیست
یا عرصہ ایست یا روزہاست یا عرصۂ طویل گشتہ و مدت ممتد گذشتہ یا رو بہ تطویل آوردہ یا طوالت مدتیست
یا وفور عرصۂ مرور یافتہ یا امر از مدتیست یا دیر شد یا سالہاست یا روزہا شب آوردہ و شبہا روز گردید یا مرور
عرصہ رو بظہور است یا روزگاریست کہ نوید خیریت و اعتدال یا صحت و سلامت یا تندرستی یا امن و امان یا خیر و
سلامت یا خرمی و عافیت یا شگفتگی و خرسندی یا خیر و فلاح یا امن و صلاح یا فرحت و بحالی و ابتہاج ذات
والا یا عالی یا ستودہ صفات کثیر العنایات سامی درجات موفور المرحمت و فور المکرمت لازم الالتفات سراپا
نوازشات قدسی صفات مجمع جمیع صفات معدن البرکات مخزن عنایات سرچشمۂ تفقدات کافی توجہات وافی الحسنات
و ذات الحسنات یا مزاج وہاج عطوفت امتزاج سراپا ابتہاج نوازش منہاج یا وجود با جود عطوفت آمود

نوازش اندوز کرم نمود یا خاطر عطوفت مآثر یا مظاهر پاد خاطر یا مناظر یا شفقت مآثر یا مشاهد مرحمت مظهر نوازش
گستر شفقت پیکر عنایت جوهر یا منبع اثر یا منشاء یا تسکین بخش یار فراخاطر تسکین گشت یا سرمایه طمانیت یا ذخایر
اطمینان بخاطر نگران حاصل نشد یا بحصول موصول گشت یا بحضور رسید یا بوصول پیوست یا بعرض ابصار
نیاز مند یا بدریافت مژده عافیت عالی ذات عطوفت آیات عنایات سمات متضمن و منبسط نگردید یا نفرمودند یا ابعاد
گرامی نامجات دافع پریشانی و رافع نگرانی نگشتند یا با هتزاز نسیم عنبر شمیم یا بهبوب نسائم شفقت شمائم نوید
خیر و تندرستی یا ورود رقائم نضارت ضمائم یا صدور رسائل ملاطفت بهار تزئین غنچه پژمرده دل نیاز منزل
فدویت حاصل نیاز واصل فدویت شامل نیاز سائل عجز نائل نیاز سائل فدویت حامل نیاز عامل یا گل افسرده
خاطر نیاز آثر شگفتگی نیاورده یا بهره یاب شگفتگی یا بهم آغوش خرمی یا بهمدوش تازگی نگردیده یا بهبوب
هوای اصدار عطوفت نامه نزهت یا نضارت آمود طراوت بخش گلستان خاطر نگشته یا بوسیله سرسبزی
کشت کامرانی نگشت یا آب و رنگ گلشن خرمی و نشاط نگردید یا قلم عطوفت رقم شفقت علم عنایت سلم
مرحمت شکم اشفاق شیم نوازش توام مهر اکرم یا کلک گوهر سلک یا خامه نوازش علامه کرم ختامه شفقت شمامه
از پیشگاه عطوفت رخصت یا اجابت تحریر خیریت نیافت یا از عدم وصول صفا وصفه عدم المعاوضه روزی نیست
که در چشم فدویان یا دیده چشم براهان مقدم فیض توام یا عطوفت سهام یا در چشم دیده بازگردگان براه قدوم
برکات لزوم والا از شب تار بادیجور تیره تر نباشد و شبی نیست که بهمسری روز قیامت سر و فرق در نشده یا
یا از مدت دراز یا عرصه طویل که نوازشنامه گرامی شرف صدور نفرمود کمال تعلق و تفکری دامنگیر حال
نیاز اشتمال فدویت مآل کثیر الاختلال شکسته بال ست یا خار تفکر و خلجان دامنگیر جمعیت و اطمینان است
یا دل نیاز منزل ماهی وار در گرداب اضطراب یا در ورطه اضطراب بیقرار و بیتاب است یا خاطر فدویان سیماب
سیماب مصروف اضطراب یا دل بیقرار گرداب افزا مصروف اضطراب است یا خاطر منتظران خیالی مترددو
متفکر میماند یا کمال ترددی عاید حال ست شکوه فراموشی از روزیکه یا از آن روزی که یا از آن دم یا
از هنگامی که یا از ساعتی که یا ایامی که یا حینی که یا وقتی که رونق افروز یا زینت افزای یا زینت بخش یا تشریف
فرمای یا عزیمت پذیر یا عازم نواح یا صوب یا طرف یا سمت یا جهات یا ضلع یا اضلاع یا بقاع یا اقطاع
یا دیار آنسو یا آن ملک یا مقام یا جا یا آن جوار شده اند یا تشریف شریف رونق افزای آنجا گشته اند یا نهضت

یا فلان جا یا محل اقامت یا جای استقرحیث یا مقام ستقامت یا مقام قیام یا مکان بلبث فلان کس گردید یا
بدست نیامدن چیز فلان چیز و بیجا بدست نمی آید یا دست نمید هد یا دستیاب یا میسر یا مقرون حصول یا بهم آغوش
وصول یا بهم آغوش تحصیل نمیشود یا بهم نمیرسد یا حسن وصول نمییابد یا پیرایه حصول نمیگیرد یا صورت تیسر نمی پذیرد
یا بتلاش سعی نمی آید یا دستیاب جست وجو یا دستگیر تلاش نمیگردد یا دستیاب تجسس و تفحص نمیشود یا قرین دستگاه
نمیشود یا برکف سعی جلوه وصول نمییابد یا در دامن تلاش پیرایه حصول نمی یابد یا جلوه افروز وصول نمیشود
یا بمنصه وصول جلوه آرا یا صورت یا جلوه نما یا جلوه پرداز نمی گردد یا یافته نمی شود یا درین ضلع کمیا است
یا نایاب یا عکس انداز آئینه حصول نمی شود یا بنا یافتگی یا بنا یافت یا بعدم دستیاد یا بعدم وصول یا بجام
بهمرسی یا بعدم حصول یا بعدم وصول یا بعدم حصولی مقرون است یا حکم کبریت احمر دارد یا حکم لعل سپید دارد
یا حکم اکسیر یا حکم کیمیا یا عنقا دارد یا سامان وصول نمی پذیرد یا بدامن حصول نمی آید یا چندانکه یا هرچند یا هرقدر
یا ازبسکه تلاش سعی یا کوشش یا قطره زنی یا جد و جهد یا تفحص یا جست وجو یا تگاپو یا دست و پازنی بکار رود
یا پیرایه ظهور یا بد یا جلوه نمای ظهور یا صورت پذیر ظهور شود بحصول نمی انجامد یا بوصول نمی پیوندد و یا بجز
ناامیدی هیچ بدست نمی آید یا بمعرض وصول نمی آید **الفاظ بمعنی ظاهر** صورتاً بحسب صورت
بحسب ظاهر عادتاً یا عقلاً یا بحسب عادت یا بحسب رسم عالم صورت یا بحسب عقل یا قیاساً بحسب قیاس یا بحسب
گمان انسان یا بموجب فهم بشری یا تدبیراً یا بحسب تدبیر یا حساً یا بحسب حس بشری یا بظاهر یا از روی عادت
الفاظ بمعنی ظاهر شدن ظاهر گردد یا بظهور آید یا پیرایه ظهور در برکشد یا پوشد یا استحسان ظهور پذیرد
یا زیب ظهور و زینت ظهور حاصل نماید یا قالب ظهور گیرد یا قالب ظهور جا یابد یا بجاحت وقوع مزین گردد یا
تشریف بروز در برکشد یا بزیور یا بحلیه یا بحله یا پرتو اظهار جلوه افروز یا بطراز اعلان مطرز شود یا تمثال ظهور
یا بد یا برملا افتد یا علانیه شود **الفاظ ضرورت** بالضرورت یا ضرورت یا لضرورت یا بحسب ضرور یا ضرورة
یا لامحاله یا بحکم ضرورت یا باقتضای ضرورت یا باذن ضرورت یا به تقاضای ضرورت یا علی تقدیر ضرورت
یا بالفرض والتقدیر ضرورت یا از روی ضرور یا از ضروریات **الفاظ عارضه** بسبب عارضه
چند یا عارضه های چند و چند یا بهوا رج بسیار و موانع بیشمار یا موانعات گوناگون یا انواع عارضات
یا اقسام حوادث دنیوی یا بباعث کثرت امورات یا افراط کار و بار یا تواتر یا تکاثر اشتغال یا تواتر

اشتغال یا وفور مقدمات یا بواسطهٔ بسیاری پابندی علائق یا بعوائق علائق یا بعوارض متنوعات الفاظ
مشوره بموجب صلاح یا بحسب صوابدید یا از روی مشوره یا مطابق صلاح دید یا موافق استصواب
یا استصواباً یا اصلاحاً یا مشورتاً یا مصلحتاً یا حکماً الفاظ بوقت یا بوقت وقوع یا عندالوقوع یا عندالرجوع یا
بهنگام ظهور یا بوقت روبکاری یا در حین اظهار یا بزبان یا بروز یا بوقت تصحیح کردن یا در ساعت ظاهر کردن
یا در روز وقوع یافتن یا در ایام روبکار شدن یا بروز بروز یا بوقت وقوع گرفتن یا بهنگام در پیش کردن
یا بوقت پیش آوردن یا بهنگام ظهور دادن الفاظ راز دل مقصود دل مراد دلی مطلب قلبی آرزوی
خاطر خواهش باطن تمنای باطنی مرکوز خاطر منظور دل مد نظر پیش نهاد خاطر مرکوزة الذهن یا منظور الجنان مخزون
البطون مطلب ما فی الضمیر مکنون خاطر اسرار دل مکنونات ضمیر مطلب مکنونة الخاطر مقاصد مرتسمة الخاطر
مطالب مرکوزة القلوب مطویات و مواد منطویات ضمیر سرائر ضمائر اسرار بطون مطالب مخزونة الباطن الفاظ
بجای فهو المراد نویسند فهو المقصود یا همین آرزو یا همین تمنا یا همین مقصود یا عین تمناست یا فهو المطلوب یا
مقصود همین ست یا عین مدعاست یا مدعا همین ست یا مراد همین ست یا عین مقصود دلی یا عین مراد خاطر است یا همین مدعا
قلبی ست یا منظور همین یا مرکوز خاطر همین یا مطلب خوب همین ست یا بهبود همین یا ازین چه بهتر یا بهتر همین ست یا بهترین مدعا یا
همین خواهش ماست یا غایت حسن یا نهایت مستحسن یا کمال خوبست یا خوبترین مدعا یا غایت خوب یا مضمون مدعا
همین یا منتهای مدعا همین یا اقصی مقصود یا اعلی مقصد همین یا اولی همین یا بهتر ازین چه یا ازین چه بهتر ست یا مستقول
سرو کاری دارد کلمات شتابی بزودی تمام یا شتابی ما لا کلام یا تعجیل عجیل یا بفور عجالت یا به عجلت موفور
یا بسرعت نا محصور یا بسرعت سریع یا جلد تر یا بجلدی وافر یا بزودی بعید یا بجلدی بعید یا زود تر یا بزودی
بسیار و شتابی بی شمار یا شتاب تر یا بجلدی بحساب یا بسرعتی که باید یا بعجلتی که شاید یا به تعجیلیکه توانند یا بسرعتیکه
ممکن باشد یا بزود ترین اوقات یا به عرصهٔ قلیل یا قصیر یا در اسرع الآوان و اقرب الاحیان یا اسرع الزمان
یا در زمان کم یا ایام معدوده یا در روز معدود یا در اسرع الاوقات و اقرب الساعات یا بهیچکه صورت بندد
یا بطوریکه دست دهد یا نوعیکه ممکن باشد یا قسمیکه دانند یا توانند یا به زودی هر چه تمامتر الفاظ
تخصیص خصوصاً علی الخصوص یا تخصیص در خصوص یا بخصوصیت خاصة تخصیصاً مخصوصاً بالخصوص
بخصوص و از روی خصوص از خصوصیت کلمات متعدد است شد فی امر ممکن امور ممکنه مقدمات مکنة اظهور

انقضا بفتح و صاد مهمله و الف
مقصوره نهایت ۱۲
پسندیدگی ۱۲ تعجیل
استشتابی بسیار ۱۲ الآوان
بفتح همزه بمعنی وقت ۱۲
الاحیان بفتح همزه جمع حین بالکسر
بمعنی وقت ۱۲ اقرب بالفتح
بمعنی نزدیک ۱۲ هرچه تمامتر
کنایت از بسیار ۱۲ ممکن بضم
میم اول و سکون ثانی و کسر کاف
شونده ۱۲

یا حسب حال این دیار یا سرگذشت این ملک برین نوع پیرایهٔ ظهور دارد یا احوال این مکان برین عنوان صورت
جریان دارد حقیقت این طرف برین وجه نقش ظهور دارد **کلمات اختیار** آینده مختار اند یا آن جناب را
اختیار هست یا آینده اختیار باقی ست یا آینده اختیار آن کرم فرماست یا بیشتر دران چه داخل مصلحت و مقتضای
وقت یا مناسب وقت باشد اختیار بدست آن عنایت فرماست یا دران چه مصلحت وقت مقتضی باشد بوقوع
آید یا آینده را آنچه مناسب حال و مقتضای زمانه باشد مختار فرمایند یا آینده آنچه حال مقتضی باشد و زمانه مقتضا
نماید بظهور آید **کلمات اختصار** حاصل آنکه قصه کوتاه سخن مختصر یا خلاصهٔ کلام یا حاصل مرام یا المرام
یا خلاصهٔ مضمون یا ملخص المطالب آنکه یا القصه یا زبدهٔ تقریر آنکه یا مختصری آنکه یا سخن کوتاه میکنم یا قصه
مختصر می نمایم یا اصل آنکه یا بر سر مقصود می آیم یا خلاصة المطالب یا اصل حقیقت آنکه یا تحقیق مدعا آنکه
یا حقیقت حال آنکه یا حاصل سخن آنکه **الفاظ منظوری** اگر منظور خاطر یا مد نظر یا مرکوز باطن
یا پیش نهاد خاطر باشد اگر رای عالی بران باشد یا مطمح نظر شریف یا مطرح نگاه والا بران باشد یا اگر توجه
متوجه یا مزاج وهاج بران باشد یا اگر طبیعت گرامی بآن متوجه هست یا اگر خیال شریف یا فکر عالی یا تقاضای دل والا
بر آنست یا اگر مزاج مبارک خواهد یا خیال شریف بدان راغب باشد یا اگر دل فیض منزل رغبت بدان فرماید
یا اگر خواهش طبیعت شریف یا رغبت همایون خاطر بران باشد یا اگر آن مکنون یا مضمر یا متمکن یا منطوی
یا مطوی ضمیر دلپذیر باشد یا جاگزین خاطر فیض مظاهر باشد یا دل نهاد عالی آن باشد **طلب وفای**
وعده آنکه اذا وعد وفا عیب نمی باشد مخالفت قول و فعل راستان باهم چو که گفتار قلم باشد بر رفتار
قلم پیدا، وعدهٔ کریم باوفا مستقیم قول مرد سلیم مستقیم الوفا پیمان ارباب کرم باوفا مسلم عهد اصحاب عطا
مسلم الوفا اقرار کریم قدوة الوفا واجب الایفا قرار داد اهل صدق و سداد مفروض الادا میعاد ارباب کرم
لازم الوفا ملزوم الایفا اقرار مقرره اصحاب صدق و صفا ثابت الوفا متیقن الادا مستلزم الایفا مقرون الایفا قرین
وفا صادق الوفا قرین وفا تمامی قریب الوفا اقرب الوفا کامل الوفا اکمل الوفا قابل الوفا متحتم الایفا موعود
اهل طبع سلیم صاحب مزاج مستقیم حلیم المزاج سلیم الطبع کریم الوضع کافی الوفا وافی الوفا وفا را وفی مستحسن
الوفا حسن الوفا صحیح الوفا مقدم الوفا مشروط الوفا مانوس الایفا مخصوص الادا منسوب الوفا موعودهٔ
اهل یقین یا وفا قرین موصوف الوفا ست **خاتمه** ترصد که تولا که یا رجا که یا توقع یا امید که

یا ترقب کہ یا مرجو کہ یا تمنا کہ یا آرزو کہ یا منتظر صدکہ یا مترقب کہ یا متوقع کہ یا امید وار کہ یا ساہی واثق کہ یا امید
قوی ست کہ یا چشم داشت کہ دائم بود و در قائم گرائم یا نمائق عظائم عطوفت ختائم اشفاق شمائم یا رسائل جلائل
نوازش وسائل کرم حمائل شفقت دلائل اشتیاق شمائل عنایت خصائل یا صحائف شرائف نہ یا به وصول
نوازش نامجات یا گرامی مراسلات یا ہمایون ملاطفات یا مبارک صفا وضمائم یا عالی مکاتبات معزز و
ممتاز سربلند و سرفراز مباہی و محترم یا مکرم و معظم یا سرمایہ اندوز سعادت یا ذخائر اندوز سرابند
فرمودہ باشند یا سرمایہ اعزاز و افتخار یا ذخیرہ مباہات یا دولت عزت یا نعمت سعادت شاہی بخشیدہ باشند
یا عطا یا عنایت یا مرحمت یا مکرمت یا کرامت یا ارزانی فرمودہ باشند کہ تشنہ دلم ازان تسکین باطن
و ظاہر یا طمانیت دل نیازمنزل ازان متصور ست یا موجب دفع تعلق و نگرانی یا واسطہ یا وسیلہ
یا سبب یا باعث یا ذریعہ اطمینان فسادوان غیر ازان متصور نیست یا سوای یا ورای یا بجز آن نمیتواند شد
یا ممکن نیست یا رفع تعلق خاطر بدان تعلق دارد یا متعلق ست یا منحصر بران ست یا بدان تعلق دارد زیادہ
چہ عرض نماید چہ گذارش نماید چہ تصدیع دہد یا افزاید چہ مصدع گرامی شدہ ست یا مکلف شرائف اوقات
یا تصدیعہ پیرا شود یا زیادہ چہ مبادرت یا ارتکاب یا ابرام یا اطناب یا طوالت یا عبارت یا انجا ستر یا
گستاخی نماید یا زیادہ حد ادب ندید یا زیادہ حد ادب یا زیادہ مبادرت نرفت یا زیادہ فضل الٰہی یا باقی
فضل ہو الباقی یا باقی بوجوہ یا بہمہ وجوہ یا من کل الوجوہ یا بہمہ جہت یا بجمیع عنوان یا بجمیع منوال یا بہر نوع
یا بجمیع انواع یا بجمیع انہاج یا بجمیع نہج خیریت ست یا حصول تندرستی ست پوشیدہ نماند کہ جمیع مفردات مرقومہ
خصوصیت ہمین درجہ ندارد بلکہ بجمیع مدارج میتواند شد بہ تبدیل الفاظ مناسب حفظ مراتب بدانکہ درجہ
اندک عالی و درجہ مساوی مائل بعلو یکی ست ہمچنین درجہ مساوی مائل بہ نو و اندک دانی نگہبان ست
پس باقی ماند اندک عالی بسیار عالی نہایت عالی مساوی مطلق بسیار دانی نہایت دانی این کہ مرقوم شدہ
باندک عالی و مساوی مائل بعلو باید نوشت عبارت لقا فہ انشاء اللہ تعالے یا بفضلہ یا بلطفہ یا بعونہ
یا بکرمہ تعالی یا بحانہ جل شانہ این رقیمہ یا رقیمہ ہذا بگرامی یا بہ الا یا بعالی مطالعہ لامعہ یا ساطعہ یا اشفاق
مطالع یا عطوفت طوالع یا مطالعہ شریفہ یا عالی یا گرامی یا بنظر اشفاق منظر کرم اثر یا ملاحظہ شریفہ
یا بعاسے ملاحظہ یا بہ الاخدمت یا بگرامی جناب صاحب قدردان کرمفرمای فلان دام تفاقہم مشرف یا فائز

پس بہتر اینست راقم الحروف فلان راقم اثم فلان فدوی فلان علی ہذا القیاس و بر گوشہ پشت لفافہ عریضہ
نویسند محررہ یا مرقومہ یا معروضہ یا مورخہ غرہ یا دوم وغیرہ ماہ یا شہر فلان سنہ فلان بمقام فلان یا بمقام یا از مقام
فلان یا تحریر یا ترقیم یا نگاشتہ تاریخ فلان روز یا یوم یا شب فلان تاریخ فلان ماہ فلان سنہ فلان یا اختصار
نماید برین طور بنویسد شب شنبہ وغیرہ دوم ماہ فلان سنہ فلان یا بجای ذکر تاریخ مرقوم ہندسہ کند در جبہ
بسیار عالی القاب مناسب امرا صاحب قبلہ خدایگان قدردان فیض رسان فیاض زمان مظہر
جود و کرامت سرچشمہ تفضلات و مرحمت پرورش فرمای بیکسان فریادرس بیکسان دادرس یا دادخواہ مظلومان
برگزیدہ حضرت رحمان غور فرمای بیبان فقیرہ کریمان خبرگیر بندگان دستگیر عاجزان و درماندگان غریب پرور
عادل زمان عدالت گستر حاتمی بی وسیلگان چارہ گر یا چارہ ساز بیچارگان گرہ کشای بستہ کاران عقدہ کشای
مشکلات غریبان برآرندہ حاجت محتاجان مرکز احسان و امان فیاض خلائق ممدوح زمان سحاب فضل و عطا ابر
نیسان سخا خورشید علم جمشید نشان مصدر عاطفت و غربا نوازی نشار رشد و پروری و کرم سازی فیاض روزگار
حاتم سخا نیسان نثار دریا نوال افتخار مسند ریاست فخر و شاد و سیاست و حرمت التماس غیبان کرم بخشی و احسان
آسان فرمای مشکلات بیکسان مظہر کرامت مصدر مرحمت مظہر بسط نوازش [illegible] نوال مہر سپہر عظمت و اجلال مہر
جاہ و جلال جان عالم کان کرم مخزن جود و احسان معدن فضل و انعام منبع کرامت و منبع مرحمت و نوازش
برآرندہ حاجات عالم و عالمیان کشایندہ مہمات زمان و زمانیان سرمایہ معاش بی مایگان ذخیرہ رزق مسکینان
والی بی والیان وارث بی وارثان کان ہمت جان رحمت مجمع مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام کریم الاحسان
عمیم الامتنان باران کرم و کرامت نیسان جود و سخاوت ابر بہار گلشن مرادی گوہر شاہوار ہیبدلی قبلہ اقبال لایزال
ارکان ہمیشہ حالی وسیلہ بیحالی خستہ حالان قوت بازوی شکستہ بالان راحت جراحت دلہای مرہم ریش بیکسی
مظلوم نواز ظالم گداز مظہر کرم و کرامت خداوندا فاضت نعمت یا باذل نعمت دام اقبالہ عم نوالہ یا مد اللہ ظل
اقبالہ یا دام اللہ حشمتہ یا دام شوکتہ یا لازال مجدہ و مجدہ و کرمہ و جودہ یا سطوہ و این الفاظ بنامی نواب و حاکم و
رسالہ دار و جمعدار و دیگر امرار عظیم الشان بنگارند و بر لفظ صاحب از خان و میرزا وغیرہ بہر کہ نوشتن منظور
باشد بنویسند و از طرف نہایت ادنی بصورت عرضی باید نوشت و پیر و از دیگر بعرض خانصاحب یا گرامی خد
خانصاحب فیاض زمان مظہر نوازش و احسان فلان دام اقباله برساند و بہبت نواب یا وزیر بعرض یا بوالا یا العالی

بندگان عالی حضور نواب صاحب چنین چنین دام اجلالهم میرساند یا بوالا حضور فیض معمور کرامت ظهور عاطفت نشور یا
بعالیجناب جلالتمآب کرامت انتساب ستطاب فیض مآب مرحمت نصاب علی القاب الاخطاب مبادی آداب
بگرامی عرض خدام کرام یا بعز عرض نمک پروردگان حضور پرنور فیض گنجور ساطع النور لامع النور موفور السرور و افر
نواب صاحب چنین چنین مد الله ظلال افضالهم میرساند یا التماس آنکه یا ملتمس که پروانه کرامت نشانه شمع افروز بزم صدور گردید
افتخار دو جهانی بخشید یا وثیقهٔ فیض مرقع یا قبالهٔ اقبال یا پروانهٔ کرامت طراز مرحمت پرواز یا فیض آمود علی هذا القیاس
در عرضی همین القاب و همین آداب باشد و آداب بکار نباشد و اگر بعد دام اقباله لفظ میرساند نویسند آداب عبارت مضائقه ندارد
مثلاً بعز عرض بندگان عالیجناب نواب صاحب چنین چنین دام اقباله بعد جبین سائی یا جبهه فرسائی بخاک آستانه فیض نشانه
فدوه آسا یا ذره وار یا امثال میرساند و فصحا کلانی معانی منظور دارند کلانی کلمات یا طولانی عبارات پس عرضی با این طول
نوشتن ناخوشناست تمام سطر گشتند و بالای آن بزرگان غریب پرور سلامت یا غریب نواز عادل زمان سلامت مظهر کرم و کرامت
جناب خداوند نعمت سلامت یا خداوند نعمت و افاضت سلامت یا فیاض خلائق سلامت یا خداوند رعیت پرور دادگستر
نواب صاحب فیاض عالمیان حامی اسلامیان سلامت و سلطه آبادی مخلوق سلامت علی هذا القیاس از طرف فقرا
و علما و سادات و دیگر شرفا نواب صاحب فیاض زمان محب درویشان سلامت یا قدردان شرفا و نتیجه فضلا
یا محب العلما ملاذ الفقرا یا ملجاء الصلحا ارشد الاتقیا کهف الفقرا و مجمع الفضلا سلامت یا حفظ الله تعالی یا در حفظ و امان حضرت
رحمان باشند برای دیگران صاحب قبله قدردان بقدردان قدر بخش یا قدر افزای فدویان معدن عنایات بی غایات
مظهر مرحمت لانهایات مخزن جود و کرم معدن رحمت ام نشان نوازشات بپایان مبداء تلطفات بیکران سرچشمه مراحم
منبع مکارم گریمانه مخزن عاطفت و کرم گستری محیط مرحمت و ذره پروری کان کرامت و شفقت طرازی سحاب نوازش
مکرمت پروازی مظهر موهبت گوناگون دریای عنایت بوقلمون مجمع مکارم کرم و امتنان امیدگاه نیازمندان پشت پناه
مستمندان با حقیقت مندان با فدویت پسندان عالیجنابی صاحبی خداوندی خدایگانی مخدوم انامی حضرت فیض
مرحمت پناهی عاطفت دستگاهی مدظلهم یا مدظله العالی دام ظله یا دام ظلهم یا دام ظلکم یا دام ظلکم العالی مدظلاله الله تعالی
یا ظله السامی ادام الله افضالهم و عم نوالهم مرادف صاحب مولن و خالو و عمو و پهوپها و اخوان و غیره قریب القرابت و مشفق
مرزا ابرکه خواهد بکار و مخصوص برای تحریر جناب اشرف الاعمام یا امجد الاعمام عمان عمیم الانعام عمیم الامتنان قدیم الاحسان
معدن الانعام عام عمان مکارم اکرام عمی و ولی نعمی فلان صاحب تم نواله یا مدظله العالی مخصوص برای اخوان

قبله و کعبه نیازمندان ملجاو ماوای فدویت پسندان شرف الاخوان استظهار برادران یا شرف الاخوان پشت پناه
غمروان یا محب الاخوان امیدگاه فدویان یا افضل الاخوان تکیه گاه فدویت کیشان یا اکمل الاخوان افتخار عقیدت اندیشان
اشفق الاخوان پرستان یا جناب مظهر مکارم و اخوت منبع شفقت مصدر مراحم عاطفت و رافت سلامت صاحب فلان
مدظلهم علی المفارق یا اخوان صاحب قبله اخوت کعبه شفقت دام ظله العالی برای شتابی قبله من سلامت و کعبه
نیازمندان سلامت یا جناب اخوت سلامت یا جناب اخوت پناهی سلامت یا جناب شفقت دستگاهی سلامت یا
جناب اخوی امیدگاهی سلامت یا جناب پشت پناهی سلامت یا صرف کلمه کرما یا مخدوما یا قبله کعبه یا مخدوم بنده
یا غریب نواز ایا بنده پرورا یا اخوت پناها یا عاطفت دستگاها یا توجه فرمای بنده علی هذا القیاس برای زنان جهان
مرتبه شفقت مظهر مکرمه کرم گستر گریبان خادرا فزای نیازمندان معظمه مفاخرت بخش فدویان عظیمه شمع افروز بزم پارسائی
محترمه نورافزای محفل کرم فرمائی مربع نشین چار بالش عصمت جلوه گزین وساده عفت زینت بخش مسند شهامت صفا
زیب افزای حجله انتقار و ثوق خانه خدا آگاهی آرایش کاشانه عفت پناهی ماجده سراپا اشفاق کامله یگانه آفاق
واقفه حقائق شرافت کاشفه دقائق عفافت که نام نامیش در پرده عصمت معلوم و اسم سامی در حجره عفت مستور
با اسم شهر بقیش ذائقه بخش دل و جان یا نام لطیفش لذت بخش کام و زبان یا نام مبارکش راحت بخش روح و
روان یا اسم لطافت جسمش فرحت افزای زبان یا نام عفت نظامش سرور بخش جهانست یا نام گرامیش جای نگاشتن
دل یا اسم مهوشش نورافزای خانه تهی ست یا نام مکرمش روشنی بخش کاشانه باطن یا نام عظیم یا عظمش بهجت رسان
خاطر فدویت مآثر یا اسم کرمیش راحت بخشای جان عقیدت نشان هست یا علی نامش شمع افروز بزم روح
یا معظم اسمش چراغ افروز خلوت باطنست مدظلها بدانکه نوشتن این کلمات که اسمش معلوم نیست امر زائدست
بل مهمل فافهم بلفظ صاحبه از جده یا جدهٔ والده و خاله و عمه و همشیره و سیدانی و مغلانی و ملانی وغیره
بنگارد و اهل هند که چچی صاحبه و بهابهی صاحبه می نویسند مضائقه ندارد و از نوشتن کلمات غیر مروجه همین
ابلغ است و اگر باین طور نویسند بسیار حسن ست مرتبه مخدومه چنین چنین زینت بخش دولتخانه عم یا آرایش مشکوی
اخوان مدظلها و اگر همه را باین پیرا نخواهد نوشت مضائقه نیست و بعضی چچی را بدیده صاحبه و بهابهی را
نیکو صاحبه می نویسند و این که تجویز شده است و خیاز نه یعنی سالی این الفاظ می نگارند نزد بنده کمال تحیات
باید دانست که بعضی رشته قرابت شایان بیان و سزاوار ذکر کردن نباشد مثل خوشدامن و خیازنه

وغیره واشرفا باین الفاظ هرگز تذکور نسازند پس خوشدامن را بالقاب والده وخیاذنه را بالقاب همشیره وخسرپوره
وهم زلف را بالقاب برادر خرد وبزرگ وسمدهن را بالقاب بهابهی صاحبه باید نگاشت وبعضی سمدهن صاحبه را
ساس صاحبه نویسند مخصوص برای همشیره کلان همشیره صاحبه یا خواهر صاحبه برادر پرور ذو شفقت
بجای مادر مدظلها باید نوشت که عبارت آداب ودیگر مقدمات اگر دراینجا مرقوم شود اکثر عبارت تکرار خواهد یافت
لهذا انچه در درجهٔ اندک عالی به نگارش درآمده همان را به تبدیل الفاظ مناسب این درجه ارقام نمایند ومناسب
این درجه این الفاظ اند تفقدات وتفضلات وعنایت وعاطفت وعواطف وکرمت ومرحمت وغیرهم واگر آن
حروف در درجهٔ اندک عالی نوشته باشم به تبدیل آن کوشند برای زبان از درجهٔ نهایت عالی هم فراهمت یا نتمه
آداب بعد گزارش مراتب قدمبوس یا پابوس شریف فره مثال عرض حال چنین باید یا پس از ابلاغ یا ادای
لوازم فدویت وعقیدت یا عبودیت یا ستمندی یا نیازکیشی یا عقیدتمندی یا ارادت اندیشی یا تسلیم یا ادای
یا خضوع وخشوع ورکوع فدویانه معتقدانه یا قواعد ستمندی یا عجز وانکسار یا ضراعت وابتهال یا کورنشات و
بندگیات یا زمین بوس یا خاک بوس وکورنش وتسلیم وتسلیمات فدویت یا کورنشات خادمانه یا مراسم اطاعت
والقیاد یا شرائط اطاعت واعتقاد یا مراتب کمترینی عبودیت گزینی یا قواعد فدویت نهادی یا قوانین حسن
آداب یا رسوخ بنیاد زیاآئین وثوق عقیدت یا خلوص یا خلوص اعتقاد یا صدق ارادت یا حسن خدمت که سرمایهٔ
مفاخرت دنیا وآخرت یا وسیلهٔ جمیلهٔ افتخار دوجهانی یا ذریعهٔ رفیعه یا عالیه یا قویه یا اشرف یا جزیله یا جلیله یا نبیله
افتخار جاودانی یا طریقهٔ انیقه یا وثیقه فدویان عقیدت یا طریقه شیوه سعادت یا شیوه بندگان راسخ الاعتقاد
واثق الانقیاد صادق الارادت یا ذریعه افتخار دارین سرمایه مفاخرت کونین درضمن آن مزمن است یا افتخار
نیازکیشان عبودیت نشان یا شایان شان فدویان عقیدت نشان یا سزاوار کردار غلامان غلامی شعار یا
لائق بندگان بندگی آثار یا عقیدت وثار خیر از آن نیست یا نتوان بود یا عادت عبادت نشان ارادت نشان الزم
یا لازمه سعادت فدویان راسخ دم ثابت قدم عقیدت همدم فدویت توام اطاعت همقدم یا موجب کمالی
عزت یا باعث مباهات یا تناهی یا نتیج حسنات دوجهانی وشیمه برکات جاودانی یا شیمه کریمه قویمه یا سجیه
یا فخیمه مستقیمه یا قدیمه یا سجیه رضیه یا مرضیه یا نبیله یا علیه رفیعه منیعه قویه عبودیت کیشان است یا دلیل
والاکلیل یا سبیل اکمل التوکیل یا پیوست آویزدلاویز سعادت آمیز مفاخرت انگیز حصول سعادت عظمی

و تفاخر کبری بیان تواند بود یا بر فدویان واجب و لازم و فرض و متحتم است یا واجب الادا و الازم الایفا
مفروض القضاست یا اہم مطالب یا اعظم مآرب یا اقصی مقاصد یا اعلی مقتضیات یا اشرف عبادات یا
احسن طاعات یا خوشترین خواہشہا یا خوشترین مہام و بہترین مرام یا پسندیدہ ترین یا بہین ستودہ ترین
یا برگزیدہ ترین منافع سعادت است یا بعد تمنای اتصال یا ایصال یا استیعاب یا دریافت یا حصول
یا وصول یا استدراک یا ادراک شرف ملازمت پاک یا حسن خدمت وافی العظمت کافی المنفعت کامل السعادت
اکمل المفاخرت والامر تبت عالی منزلت موفور التفاخر وافر الافتخار جلیل البرکت قدسی درجت کیمیا خاصیت
کیمیا افادت فیض موہبت سراپا مرحمت سراسر مکرمت که سرمایهٔ سعادت و سربلندی و پایهٔ رشد و ارجمندی
یا مایهٔ مفاخرت و بختمندی یا وسیلهٔ وصول دولت و بخت بلندی یا واسطهٔ حصول مأمول و بہبود بیعت بود کہ
یا سعادت بخش نیازمندان نیاز آثار بیان تواند شد کشوف ضمیر عطوفت تخمیر گردانیده می آید یا انکشاف
پیرای رای رافت گرای شفقت آرای میگردد یا برای جائل الاوصاف جلوه انکشاف میدہد یا بر خاطر عاطر
ظاہر و باہر میگرداند یا عرض مدعا را فرض میداند یا ذره سان عرض رسانست یا بر وجدان ناگفته دان نو دفته
فہم آشکارا و عیان میسازد یا ذره مثال بدول خورشید تمثال عرض احوال مینماید یا قطره وار کشوف دل
دریا مناظر میگرداند باقی آنچه عبارت در درجهٔ اندک عالی مرقوم شده به تبدیل الفاظ مناسب بزنگار ند برفوا
و دیگر مراتب نیاز از اہم آن دانسته التماس پرداز است سپس از دیگر یا ادای مراتب حسن آداب بہره یاب یا
کامیاب بوده ملتمس است سپس از دیگر گزارش مراسم بندگی و سلامی را لبیان مکارم الطاف گرامی
پذیرفته نیاز حق یا کاشفت یا مظہر خواست سپس از دیگر بعد ادای مراتب واجب تو یا تند رستی طرفین مدام از
درگاه نگاہدار نمده دارین مسالت دارم سپس از دیگر تقدیم مراتب بندگی و تسلیم ذخیرهٔ اعزاز و تکریم یا سرمایهٔ توقیر
و تعظیم اندوخته یا سعادتہا اندوخته یا گنج مفاخرتہا بمعرض ایصال آورده ذخائر اند و زسرفرازی یا
بوده معروض اعالی خدمت میدارد سپس از دیگر آداب بیسترا و ار باشا یان یا لائق یا در خور یا فراخور
خرد است بعد ادایش عرض رسانست سپس از دیگر بذریعهٔ تسلیمات رسانی ہم آغوش سعادت دو جہانی
و ہمدوش مفاخرت جاودانی بوده مظہر مدعای واجب الاظہار است سپس از دیگر ادای مراتب حسن آداب یا
فتح الباب سعادت شناخته بعرض پرداخته یا گذارش مدعا ساخته سپس از دیگر آداب که سرمایهٔ سعادت یا پایهٔ فخر و مناخر

مفتخر فرمود یا سرمایه اندوز سعادت وصول فرمود یا ذخیره اندوز مفاخرت ورود فرمود یا کرم فرمای وصول
گردید یا زینت مطالعه افزود یا چشم مطالعه را مطلع انوار فرمود یا دیده را بنور مطالعه و دل را بهره یافت مضمون
منور یا پرنور و مسرور فرمود یا صدور فرا گردید و بر صدر قدر و منزلت نشانید یا به پرتو صدور نور بخش چشم مطالعه گشت
یا صدر نشین بزم صدور گردید یا در آئینه وصول حسن انعکاس بخشید یا ما کردار یا ما و اریا مانند هما یا سایه هما
یا برنگ هما ظل همایون صدور یا سایه مبارک وصول بر سر انداخت گدا را منصب شاهی و ماهی فرمود یا مور را بدرجه
درجه سلیمانی بخشید یا ذره بیچاره را مرتبه خورشید تابان رسانید یا خاک نشین کوی محرومی ملازمت بر زمین افتادگی
هجران عالی خدمت یا فرو دافتاده چاه حرمان و الامجستند را بدستگیری صدور سرافرازنامه سر بلندی فرمود
یا بالای سر و پا را بدستگیری خاص شرف اختصاص بخشید یا محفل وصول را رونق افزا گردید یا آیت صحف هدایت
یعنی والانامه سراپا هدایت منور فرمای جهان ورود گردید یا بذریعه ورود مرحمت آمودش مفتخر و محترم گشت یا
سرمایه سرافرازی فراوان ذخیره ممتازی جاودان یا دو جهان یا بی پایان یا نهایت یا بیکران یا زیاده از
بیان حاصل گشت یا مفخر و مباهی و مسرور و تفاخر نامتناهی یا بصدر بلند پایگاهی یا مسند والا دستگاهی گردید یا
بهره ور افراز تفاخر یافت یا کامیاب مفاخرت ها گردید یا صدور کرامت نشورش یا صدور فیض مشحون کرمت
ظهورش مفاخر فی عطانه فرموده که تا دم زندگی یا تا زیست یا تا دم واپسین یا تا دم آخرین یا تا نفس اخیر یا تا دم آخر
یا تا لب گور یا تا بقیه عمر شاکر و شاکر باید بادراح مناقب عالی یا ثنا گستر یا شکر گذار باشم یا با داسی شکرش
رطب اللسان و عذب البیان یا تر زبان یا ثنا خوان آنجناب یا موبمو مداح عالی مناقب یا والا محاسن یا
محامد شریف باشم یا سرافراز توجهات عالیات فرمود یا مخبر بدل نوازشات یا صرف عنایات دلی یا تفقدات
یا تفضلات باطنی یا توجهات قلبی گردید یا این خوگر یا خوکرده اشفاق و تفضلات والا را بعنایات عالیات
آگاه یا مطلع ساخت یا سعادت بر سعادت یا مفاخرت بر مفاخرت افزود بدانکه در درجه اندک عالی و بسیار عالی
و نهایت عالی فرقی نیست که اندک عالی را الفاظ متضمن حکومت نوشتن مضائقه ندارد چنانچه فرمایند یا بخشند یا نمایند
یا دارند و بسیار عالی و نهایت عالی را این قسم الفاظ بلحاظ آداب خوشنما نیست هرچند که کلمه بخشند یا عطا فرمایند
باشد و اگر اتفاق همین عبارت افتد ضمیر بسوی خود یا بطرف آن چیز راجع باید ساخت مثلاً فلان چیز عنایت
شد و العنایت فلان چیز ممتاز شدم یا ... دریافت احوال مضمون مسرت مشحونش [illegible]

بر مسند صحت و سلامت رونق افروز دارادیا و سادهٔ صحت یا مسند سلامت ایجا بالش تمکن یا محمد زینت‌افزا
را بوجود فیض آمود ملاز مان والا زینت گیر رونق پذیر یا بهره یاب زینت و شرف پذیر عزت یا رونق اندوز حسن
سعادت یا پایه پذیر حسن عزت دارادیا فرمایادیا بارام جلوه افروزی یا جلوس فرمائی بخشادیا عطا فرمایادیا
کرامت کنادیا فیض رسانی جاودانی و فقر بخششی دائمی را بوجود باجود متعلق یا تعلق پذیر دارادیا و اجب تعالی جناب
جلیل البرکات یا ذات والا را پیوسته بر مسند صحت و اعتدال مصئون از جمیع حوادث یا محفوظ از آفات دوران
یا محروس از آسیب زمانه یا مامون از مکروهات یا مکاره زمینی یا آسمانی داشته یا بدام ظل حمایت و سایه عنایت
خویش داشته یا جلوه افروز خیر و سلامت یا سلامت با کرامت داشته وسیلهٔ وصول حاجات حاجت طلبان را
ذریعه حصول حوائج محتاجان یا واسطهٔ انجاح مرام یا مرادات مراد خواهان یا موجب فریادرسی دادخواهان
یا سرمایه بر آمد مدعای دعاگویان یا مستند مقاصد جهانیان یا مظهر گشایش یا کشود مطالب طلبان یا مستدعیان
ترقی دولت یا ترقی سگالان یا دولتخواهان یا سرچشمه معاش اهل تلاش یا وسیلهٔ انجام مهام کافهٔ انام فرمایاد
ارسال چیزے فلان چیز لوالا جناب رسول یا مرسل گشته یا منظر فیض اثر میگذراند یا شرف اندوز لاحظه
عالی یا مشرف لوالا خدمت عالی گرداند یا مرسل فلان چیز خود را بیادیا فرایادفیض بنیاد و مسید بدیا بالا رغ فایض
چیز خود را یاد میداد یا فرستادن بیاد دهی بنگر دانم یا تبلیغ فلان چیز مشرف بیاد دهی یا شرف اندوز مفاخرت یا سبب یاد
میشوم یا ارسال فلان چیز بیاد دهانی سرمایه سعادت جاودانی می اندوزم یا دخائر اندوز مفاخرت و دو جهانی
می‌شوم یا منظر گذرانی فلان چیز را ذریعه یاد فرمائی عالی می گردانم یا منظر گذرانی فلان چیز خواهان یاد فرمائی
می‌شوم امید که به پیشگاه نظر انور جلوه ظهور یا بساط دست ملاحظه خواهد یافت اگرچه بدولت قلت یا از نظر قلیل
قابل قبول و لائق پذیرائی نیست یا نمیتواند شد یا قابلیت قبولیت یا لیاقت پذیرائی ندارد یا لیاقت پذیرائی
نمی تواند شد یا در محل قبولیت باریاب یا به پیشگاه پذیرائی شرفیاب یا گنجایش پذیرا اجابت مقرون نمیتواند
گشت یا لیاقت قرب اجابت نمی تواند داشت یا بپایه قبول موصول نمیتوان گردید یا بسبب قلیل المقدار
یا باعث مقدار اندک سعادت قبول نمی توان یافت یا راه پیشگاه اجابت نمیتوان گرفت یا بمرتبهٔ قبول
نمی توان پیوست لاکن بمقتضای شفقت عام یا بحکم عمیم الاشفاقی یا باذن عموم تفضلات یا باقتضای مراحم
بنده پروری یا موجب کمال غربا نوازی یا از راه توجهات کریمانه یا از روی وفور تفقدات یا بفحوای بذل غایات

کریمانه یا بدستیاری صرف اعطا و شاهانه یا با مرحمت بزرگانه مستمع گرد قبول افتد زهی عز و شرف و یا بدرجهٔ
قبول مقرون شود از قرینهٔ فدوی یا بنده پروری یا احقر نوازی دور نخواهد بود یا بعید یا مستبعد نیست یا اگر لباس
اجابت در بر کشد گنجایش دارد یا اگر غازهٔ اگلگونهٔ پذیرائی چهره یا عارض یا رخساره یا بر رو مالد از آئین کمتر نوازی
بعید نباشد یا اگر از رتبهٔ اجابت مساعدت یا تباعد نپذیرد یا نگزیند یا نگیرد یا از درجهٔ قبولیت دوری نگزیند یا از
پایهٔ پذیرائی بُعد از دو نگیرد یا مباینت اختیار نکند یا بپایهٔ استرداد یا استرداد پذیر نشود زهی سعادت غلامان یا فخر
یا مفاخرت نیازمندان که دست قبول بران یا بر و یا بروی نهاده شود یا شعشعهٔ اجابت یا بارقهٔ اقبال یا
تو پذیرائی یا آفتاب قبول بران تابد یا مفاخرت فدویان بالا نشو افزون تر یا زیاده تر از این متصور نیست
سر بنگاه قبول یا نظر اقبال یا چشم اجابت بران افتد یا بگوشهٔ چشم التفات ملاحظه رود یا معاینهٔ شریف متوجه آن
یا بآن شود طلب چیزیکه مأمول از مکارم عنایات یا امید از مراحم تفضلات و الا واثق یا هزاران
وثوق یا امیدواری یا هزاران استواری که اگر بعنایت یا مرحمت یا امداد یا عطای فلان چیز در همسران یا
در زمرهٔ همچشمان یا در میان همسران یا برابران یا بین الاقران یا بین الامثال و الاکفا یا بین صنوان یا در
امداد یا هم پهلوی هم مشربان معزز و ممتاز شود یا مقصوم یا سرمایهٔ سرخروئی یا مواد بالاتری یا بالادستی یا پایهٔ عزت
بدست آرد یا مستفاد شود زهی سعادت و خهی مفاخرت یا در آئین کمتر پروری و احقر نوازی گنجایش دارد یا اگر
این خوکردهٔ عنایات حضور بامداد فلان چیز سرفراز گردد از قرینهٔ کرم گستری و طریقهٔ بنده پروری دور نخواهد بود
یا بامداد فلان چیز عزت بخش فدویان یا عنایت فلان چیز بین الامداد مواد سرخروئی آماده فرماید یا نوازش
فلان چیز سر احقر از فلک خضر بگذراند یا ذریعهٔ افتخار خاکسار شود یا آبروی خاکسار مستزاد فرماید بعنایت فرمائی
یا بخشیدن یا عطا سازی فلان چیز یا عنایت یا مرحمت فرمائی یا امداد نمائی فلان چیز ممنون احسان یا بند
طناب امتنان یا مقید دام تفضلات گردد یا عنایت عالی از روی کرم بخشی یا فیض بخشی فیض رسانی عطا فرماید
یا مرحمت فرمائی فلان چیز شود یا متوجه موجه عالی متوجه عنایت فرمائی فلان چیز شود یا خورشید توجه عالی
یا بارقهٔ التفات یا عنایت والا بعطای فلان چیز تابد خاتمه امید که تا بعد ورود یا ورود رسائل یا وصول رسائل
جلائل فیض فضائل یا ملاطفت حامل شفقت دلائل کرم شمائل کرامت مائل عنایت وسائل ذخائر اندوز مفاخر
و شادکامی یا سرمایه اندوز عزت و مباهات بوده باشم یا باشد یا بوده و مفاخرت نامجات عالیات منطبع

ف بارقه بکسر را و ... یعنی شعله و اینجا کنایت از درخشندگی باشد ۱۲
ف اقران بالفتح جمع قرن بالکسر ... همسال ۱۲
ف اکفا بالفتح جمع کفو ... یعنی همسر ۱۲
ف صنوان بکسر صاد و ضم و سکون نون بر وزن جریان یعنی برادران مادری و پدری ۱۲
ف امثال بالفتح جمع مثل یعنی مانند ۱۲
ف رسائل بالفتح و کسر چهارم جمع رساله یعنی خط ۱۲

سپاسات بوده باشد یا بخشندهٔ تفاخر و اعزاز بوده باشد یا سفاخرت بخشِ سعادت طلبان بوده باشد یا نزول
عنایت نامجات تفضّل آیات بهره‌یاب تفاخر دو جهانی یا بهره‌ور افتخار جاودانی فرموده باشند یا قلم فیض علم تحریر
امثال کامل یا کرم شامل یا کرامت حامل یا باشد عنایت اختصاص رافت منابع فیض تابع ذریعهٔ تخصیص و تقریر
تفضل نامجات والا بوده باشد یا اجازت تحریر نوازش نامجات از پیشگاه عاطفت و توجه یا شده یا یافته باشد
یا استجازت ترقیم گرامی رقائم بیکرده باشد یا بذیل توجهات یا صرف عنایات والا یا صدار افتخار نامجات و سایهٔ امتنان
بندگان یا سرافراز فرمائی عقیدتمندان بوده باشد زیاده از تکاسته ترک آداب زیاده مباد ترک سعادت
زیاده جسارت موجب خسارت سعادت زیاده ابرام مقتضای گستاخی تمام زیاده حسن ادب خاموشی طلب زیاده
سعادت مانع طوالت زیاده اطناب دور از قرینهٔ حسن آداب زیاده ازین حسن سعادت زیاده طوالت موجب
ملالت زیاده سعادت را مانع طوالت شناخته باینقدر اکتفا ساخته زیاده مبادرت خارج از دائرهٔ سعادت زیاده
ارتکاب مترک آداب زیاده ابرام خارج از دائرهٔ حسن کلام زیاده حد ادب نیافته باختتام شتافته زیاده ادب
مجوز تکلم نشد لب زیاده انداز ادب موجب مانع حرکت لب زیاده مبالغه هرزه درائی است زیاده اطناب شایان
آداب نیست زیاده گفتگو شایستهٔ آداب کو زیاده طوالت آزردگی سعادت زیاده طوالت طلبی مقتضا یا مقتضی یا خواهان
بی‌ادبی زیاده خامه فرسائی سرمایهٔ هرزه درائی زیاده سخن سنجی موجب ادب رنجی عبارت لفافهٔ معنونه بجناب
ایزد فقار بهره فروغ پذیر مطالعهٔ منیر یا مستنیر یا انور یا ملاحظهٔ دلپذیر یا مشاهده یا معاینه یا نظر بی‌نظیر یا شرف‌یاب نظر
اطهر فیض منظر مظهر یا بهره اندوز عالی ملاحظه یا مطالعهٔ صاحب فلان باد یا شود یا گردد یا از نظر فیض منظر انور یا مظهر
فیض مظهر اکسیر اثر اطهر یا ملاحظهٔ صاحب فلان مشرف یا شرف اندوز یا بهره‌یاب سعادت وصول باد یا بالوالا
جناب فیض مآب یا بعالی حضور فائض النور یا بگرامی خدمت فیض موهبت صاحب فلان حسن وصول یا شرف
قبول یا بهره‌یاب مرین یا مرتب شود پشت لفافه نویسد عریضهٔ فدویت فدوی فلان یا معروضهٔ ضراعت نیازمند
روز فلان تاریخ فلان سنه فلان مقام فلان درجهٔ نهایت عالی به جد و پدر و استاد و مرشد
و خسر و عالم و درویش حضرت خدایگان جناب قبله و کعبهٔ دو جهان یا قبلهٔ کون و مکان یا
قبلهٔ دین و ایمان یا قبلهٔ دینی و کعبهٔ یقینی یا قبلهٔ دنیا و دین کعبهٔ حق و یقین یا قبلهٔ مجازی کعبهٔ بی‌نیازی
یا قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی یا قبلهٔ حقیقی کعبهٔ تحقیقی یا قبلهٔ قبله پرستان کعبه

یا اعتقاد یا انقیاد یا اطاعت قرین یا برقوات رافت سمات شمع افروز کاشانهٔ خاطر فدویت مظاهر گردید یا شرف تعیین
یا زینت توضیح یا زیب تشریح یافت یا بخشید یا ارشاد عواطف بنیاد حضور اقدس یا اشارات فیض اشارات یا آیات
آن کرم آیات یا تحریرات عنایات یا بیان ارشاد تبیان شاهنشاه دانی بمشام ادراک خاکسار بخشید یا آنچه رنجیده
خاطر سواطف خامه بود فرزند دل عبودیت منزل را گلهای انبساط شکر گزار فرموده برای تسلیات عصمت جناب
قباب یا اهر عرض پرستاران سرادقات عفت یا بیگم صاحبهٔ معظمه کرمه پرورش فرمای عالم و عالمیان فیاضهٔ زمان و
زمانیان اسوه نسای جهان و قدوه نسوان زمان زبدهٔ مستوران دوران عمدهٔ خاتونان آفاق زبدة الخیر الغفا
قدوة العفائف پرده نشین سرادق عصمت جلوه گزین تتق عفت دوری آفاده خواتین دهر قدوه پردگیان شهر عهد عقود
را عصر جنت شعبه الدهر عظماء دام اقبالها عرض آنکه یا التمس یا التماس آنکه آفتاب سپهر جهانداری و شیره بانوی نوشت خامه آفتاب
ذره پروری یا بنده پروری یا غور پردازی یا غربا نوازی از مطلع کرم سازی یا از کمین کشت و سرفرازی یا از افق
مرحمت گستری یا از مشرق فیض رسانی یا نیر دولت و اقبال از آسمان شوکت و اجلال یا کوکب دولت فیروزی از افق
دولت و بهروزی یا مهر مهربانی و احسان از مشرق فضل و امتنان لایزال بیزوال باد یا بادام یا بهمواره یا دایما باد و
یا مستدام یا پیوسته یا الی یوم القیام یا تا قیام قیامت یا تا روز حشر یا الی یوم التناد یا الی یوم الدین یا الی یوم الحساب یا
تا انتهای عالم یا تا امتداد زمان یا پاینده یا تابنده یا درخشنده یا رخشنده یا درخشان یا رخشان یا نور افشان یا ساطع
یا لامع یا جلوه نما یا جلوه پرداز یا جلوه آرا یا جلوه پیرا یا سیمای جلوه گری یا جلوه افروزی یا جلوه پیرای سطوع یا
جلوه پرداز طلوع یا جلوه آرای تابندگی یا جلوه نمای رخشندگی یا جلوه فرمای تابش یا جهان افروزی یا تمثیل تا
آئینه جهان باد یا عالم افروز باد یا دریای دریا دلی و فقیر روانی یا مواج عالم نوازی و فیض رسانی موج زن یا موج
یا موج خیز فیاضی یا فیض بخشی باد یا سحاب عنایات یا نیسان عاطفت یا ابر تفقدات یا گوهر افشان تفضلات یا
یا نیسان جود و احسان گوهر افشان امتنان باد یا همای همایون بال جلالت و اقبال اوج گرای حشمت و اجلال
یا بال کشای هوای عظمت و اجلال یا بال افشان نوازش و نوال باد یا بر اوج عز و کمال یا بال کشا باد یا فروزان
اختر فیض رسانی بفور افشانی جاودانی یا قدر روانی گرم تابش و درخشانی باد یا کشت سخاوت و گوهر باری آبیاری
تفضلات باری سرسبز یا سیراب یا شاداب باد یا ریانی پذیر یا سطر ایا طراوت گیر یا ریان باد یا مستفیر یا مخضر یا خضارت یا
یا نضارت اندوز باد یا فیض رسانی جاودانی باد بیت آفتاب دولت و اقبال باد * نور افشان تا دم یوم التناد

نتوان بسینه صفحه جلوه پیرا نخواهد شد یا شمه آن تا لب بیان نتوان گنجید یا ذره از آن آفتاب بجلوه گاه ظهور
نتوان تابید یا قطره از آن دریا آبی بر روی بیان نخواهد آورد یا نمونه از آن یا نمونه از آن خروارها دانه
از آن انبار یا مداد و مداد قلم صورت رقم نتوان یافت یا نتوان بست یا میزان بیان نتوان سنجید یا در عالم
تحریر مکانی نمی یابد یا پیمان تقریر گنجایش آن نیست یا نمی توان کرد یا بدین پایه بدرجه ایست که قلم بر سر نگارش یا زبان
بر سر گذارش آید خامه بتحریر آن گراید یا زبان ادایش نماید یا زبان از عهده بیانش بر آید یا از عهده
ادایش بیرون آید یا بر آید یا شاید اشتیاق که از مدتی بخلوت خانه دل سر آراید بعرصه عمر نوح باید که زبان
از عهده ادایش بر آید یا بیرون آید یا بر آید یا چاره اظهار ندارد مگر آنکه یا عمر نوح از کجا آید و حیات خضر از
کدام جا جلوه نماید که قلم برقم شوق گراید یا دل محبت منزل در بیانش لب کشاید یا شوق مواصلت
بدان مرتبه که نه قلم تاب تحریر دارد نه زبان یارای تقریر یا بدان درجه که گفت و نوشت آید یا بداد قلم
توان نوشت یا بدو مداد پیرایه نوشت توان داد یا بدست گفتار اظهار توان آورد یا لب بگفتار توان کشاد
یا گفت و شنود کار کند یا شوق قلبی قالب تحریر گیرد و پیرایه تحریر چگونه پذیرد یا از گفت و نوشت برتر است
یا مستغنی الاظهار است یا در الم فهم است یا شوقیکه در دل بهر جا جلوه پیرا است خامه بریده زبان مقطوع اللسان
گردیده در تحریر آن نارسا یا معترف بالقصور یا اقرار عجز نماید یا طول تقریر عرض کوتاهی می نماید یا عذر
نارسائی در پیش می آرد یا اقرار ساز یا اعتراف نامی نارسائی است یا داستان اشتیاق یا حدیث شوق یا ماجرای
ظاهر دل یا قصه فراق یا ماجرای مهاجرت یا واردات فرقت یا سرگذشت مفارقت یا روداد هجران یا وقوعات
هجرت یا کیفیت دردوری یا حکایت اشتیاق غایت ندارد یا نهایت نمی پذیرد یا حدی و نهایتی و پایانی و غایتی
ندارد یا فسردن از اظهار بیرون از گفتار است یا وسعت کلام در بیان آن تنگی نماید یا بیرون از اندازه قیل و قال
یا شوق را پایانی نیست لسان حیران مجوز بیان آن گردد یا خامه حیران فویسان آن شود یا شوق دیدار
مسرت یا بهجت ... نیست که زبان در بیان آن عاجز و قاصر باید یا شوق مواصلت مسرت آرا از اندازه
چون و چرا بیرون است ... آنکشاف پیرای راه خلت گرامی گردد و حکایت شوق مدهوشی و روایت ذوق
هم آغوشی یا ... یاد آوری و شکایت فراموشی عدیم الانتها و معدوم النهایت خامه هرچند باد و انت و تا
سرگوشی نماید نا ... است که در ... تحریر آید یا اگر قلم بر سر نگارش اشتیاق آید یا زبان بگذارش اشتیاق

صحائف سامیه مودت حمائل اتحاد شمائل یا بصد زرافلاق نائق یا بوصول نمائق انائق یا خلعت رقائم یا بهجت صحائف یا منشور رسائل یا بهجت نامجات یا بصد و سامی کتابت یاد و شاد ساخته باشند یا سرور بخش خاطر منتظر یا نگران خاطران باشند یا یاد آوری دوستان بیریا محبان بسرا ازریا اسرار لباس یا یاد و رازریا یا مخلصان اخلاص آشنا یا خلوص نما یا بهجت طلب یا بهجت خواه یا بهجت جو یا بهجت نو باشند یا مرهون یاد آوری دانند یا باعث ممنون ساخته باشند یا یاد فرما و شاد نما باشند یا منشرح و منبسط یا شادان و فرحان نموده باشند یا مسرت آرا یا طرب پیرا یا سرور افزای خاطر دوستان بوده باشند یا نشاط آور یا فرحت رسان مخلصان باشند یا دوران مهجور یا مهجوران دور افتاده را وصول مهربانی نامجات ذریعهٔ نشاط آوری یا وسیلهٔ مسرت رسانی یا فرحت افزائی یا واسطهٔ رفع گرانی یا غم زدائی یا دفع یا درمان قلق فراق بوده باشند یا ورود مهربانی نامجات یا رسائل مهربانی شادمانی افزای دل نگرانی بسیاری دل منتظر باشد یا بوصول مهربانی نامجات مضمون مهربانیها یا بیدا شت زیاده شوق والسلام زیاده شیفته اشتیاق و السلام یا زیاده ازین زیاده یا زیاده عبارت آرائی یا خامه فرسائی یا زیاده پیرائی است یا الباقی عند التلاقی یا زیاده حصول خیریت یا باقی فضل ایزدی یا زیاده نوشتن فضولیست یا زیاده چه یا اسد بس یا باقی هوس والسلام والاکرام یا الله معکم اینما کنتم

عبارت لفافه انشاء الله تعالی بمطالعهٔ بهجت مطالعه یا بمطالعهٔ اخلاص برادر صاحب مشفق مهربان فلان سلامت بوصول باد یا رساند یا بگذرد یا رقیمهٔ اشتیاق یا رقیمهٔ شوق یا رقیمهٔ اخلاص مخلص بیریا فلان یا بنده یاد و ستدار یا هوا خواه یا اخلاص کیش یا محبت اندیش فلان یا راقم الحروف یا راقم خط یا راقم سطور یا محرر سطور یا محب یا مخلص یا دوستدار یا راقم آثم بی سرو پا فلان باقی حسب عبارت مرقوم السبق به تبدیل الفاظ مناسب نگارد و سادی مطلق را الفاظ محبت و مودت و خلت و دوستی و یکدلی و یکجهتی و وداد و اتحاد و الفت و موافقت و موانست و مصاحبت و مصادقت و صداقت و خلوص و اخلاص و انس و ایتلاف و اختلاط و ارتباط و لطف و الطاف و مهربانی و مواصلت و ملاقات و معانقه و وصل و همدمی و همرازی و شوق و اشتیاق و شوق و فراق و مفارقت و مهاجرت و هجران و مهجوری و دوری و مهجوری و افتراق و مباعدت و جدائی و تنهائی و فرقت و تفرقه و فرحت و راحت و مسرت و بهجت و مباهجت و سرور و شادمانی و خرمی و کامرانی و خرسندی و فرح وغیره

مناسب **برای زنان** صاحبه مشفقه مهربان شفیقهٔ الطاف منطقه مظهر مهربانی یا فراوان زیب خانهٔ عفت آرایش کاشانهٔ عصمت و لق خاندان شرافت و زینت دودمان نجابت طوق رسالت قره باصره عفافت سرمهٔ چشم شرم و حیا پرده نشین سراپردهٔ صدق و صفات لمها الله تعالی یا دام لطفها آداب بعد تحیت مسنونه اسلام عنه آنکه یا پس از اهدای تحفات یا به هدیه مراتب اسلام مسنون خلاصه مضمون آنکه یا بعد تادیه لوازم سلام مسنون الاسلام واضح باد آنکه عفت پیرا

پیرایهٔ وضوح باید یا بوضوح مقرون باد یا بعد تبلیغ هدیهٔ سلام و اهدای تحفهٔ تحیت و دعا خلاصهٔ المدعا آنکه بر لفظ صاحبه همشیره یا خواهر یا بھابھی یا سیدانی وغیره هرکه خواهد نویسد برای شوهر صاحب جان و جان و والی امن و امان خاوند خانه خداوندا یا کتخدای کاشانه یا آلکه الملاکی خانه داری صاحب افکار عیال پروری و کار پرداز پرورش فرمای عیال و اطفال خداوند جان و مال یا مال و منال والی والا تبار پرگر صغیر و کبیر شوهر عطوفت شعار خاوند والا گهر شوهر شرافت جوهر مالک پیوند خجسته همه پردگیان والی خرد و کلان مظهر کرم و احسان ذریعهٔ اطمینان آسیه نشانان خداوند قبائل پرور خاوند شفقت گستر قبلهٔ قبائلیان پاسبان خاندان وسیلهٔ انتظام خانه و باعث انتظام کاشانه سرور نونهالی والی ناموس پیرو یا پیشانی سر بستهٔ عصمت و پاسبان حجاب امن و امان پردگیان سرتاج پرده نشینان تاج خلوت گزینان پیوند لواحقان نگاهدارنده توابعان نگهبان حال وابستگان مرهم خاطر خستگان پیدا کننده قوت ضعیفان و متعلقان معاش منسوبان یا متعلقان قبلهٔ قبائلیه پرور منظهر کرم گستری غریب پرور ظل گستر خاوند والا ظل عالی مقام صاحب ارالمهام سلامت باشند یا سلمه الرحمان یا دام ظله الحق نیست که شوهر را الفاظ درجهٔ نهایت عالی مناسب است چراکه جناب رسالت علیه السلام والتحیه فرموده اند که اگر بنده را سجده کردن روا بودی میگفتم که زن شوهر را سجده کرده باشد آداب بعد سلام سلامت انجام و ثنای تحیت التیام شوهر و خاطر جمعیت جواهر ناموس پرور یا دیگر دانسته می آید برای زن از شوهر یا بیبی خانه عفیفه بیگانه شریفه شرافت پناه خاتون عفاف دستگاه زیب افزای خانه رونق بخش کاشانه یا بی بی عفت گزین پردگی عصمت آئین پرده نشین خاندان پرده نشینی مخدرهٔ دودمان عفت گزینی بی بی شرمگین پردگی عفت گزین یا عصمت تمکین خاتون والا گهر رضاجوی خاطر شوهر خاتون سراپا شرم و آبرو پرده پسندیده خوی اهلیهٔ رضاجوی من خاتون خوشنود خوی من محرم حریم حرم مستقیم یا ندیم انیس صمیم ندیم یا جلیس مستقیم خاتون عفت کیش من اهلیهٔ عصمت اندیش من اهلیه بیبی من خاتون عفت نصیبه من نجیبه بازوی عفت حرز جان عصمت جان حیا کان مهوا خاتون شوهر پرست بی بی عفت سرشت خاتون عفت مقرون اهلیهٔ عفت مشحون خاتون شرافت نسب اهلیه عفافت حسب بی بی عفت منصب پردگی عصمت دستگاه خاتون حیا القاب مخدرهٔ عصمت نصاب اهلیهٔ اهلیت مرتبت عفیفه شرافت منزلت اهلیهٔ عفت لقب پردگی عالی نسب بیبیه پردگیان عفت توامان زبدهٔ خاتونان عصمت قران خاتون عفت مامون همواره بسایهٔ پردهٔ حفظ و حمایت حضرت بیچون محفوظ و مصئون باشند یا سلمها الله تعالی یا دام عفتها یا شمع فانوس ننگ و ناموس اهلیه عفت فانوس من از حفظ الٰهی مصئون و محروس باشند از زن بزن حریفه شریکه خانهٔ انبازه کاشانه حریفه سهیم همدمی یا نیشیهٔ محفل محرمی شریفهٔ شرافت دوستانه جلیسهٔ مجلس اتفاق شفیقهٔ دوران اتفاق همهمهٔ مکالمه جلیسهٔ خلوت اشنانه دوقیقه سرانه همشیری یا شفیقهٔ

مشارع زبان آوری و عالی فرهنگی مجموعهٔ جامعهٔ نازکخیالی نسخهٔ کارنامهٔ شیرین مقالی فهرست جریدهٔ زباندانی ناظم
بیت المعمور نظم بیانی نفظ معانی فصاحت معانی لفظ بلاغت ظهور بخش فصاحت ظهوری نکته سنج مراتب نظم پردازی
آخر مصرع رباعی عناصر مخزن اسرار سخن سنجی مطلع انوار سخن طرازی سلامت آداب تقبیلهٔ مرجع اشتیاق سبانی
نزول سجع و فاق لقوت فهم رسائی لبسان لسان و بزرگ ادراک زبان دان باحسان زبان شرحی کافی و تشریحی
وافی عنوان یافت لهذا از دیوان مطارحات عرفیه یا مخترعات رسمیه یا اختراعات عامیه یا تکلفات مصنوعی
یا رسمیات اهل تلوم مضمون خلاصهٔ المدعا انتخاب نموده یا منتخب ساخته یا چیده فرداً فرداً قلمبند میسازد یا نوابان
مزیدهٔ . . . . وفا و فاق مشتاق الوصول فلان که سوختهٔ نائرهٔ فراق آن طاق آفاق است بعد تاسیس
اساس اخلاص و اظهار شوق مافوق که از طوق تقریر و قید بیان خروج پذیرفته و تحریر و تسطیر آن خیل
نمیتوانند شد و اضح ضمیر توجه تخمیر باد اشتیاق ملاقات آن مربع نشین چار بالش رباعی عناصر نحوی مستزاد نیست
که در دیوان بیانش گنجایش پذیرد یا شوق سوصلت کثیر المسرت بمصداق کل جدید لذیذ یوماً فیوماً روز بروز
یا آناً فآناً نوعی طویل نمیگردد که اگر عقل کامل و فهم سریع الادراک تا مدت مدید صفحهٔ بسیط افلاک را از تحریر نقش
مشاکل و مشابه کارنامهٔ مافی نماید خفیف نشود یا قریب ندامت نگردد یا هم آغوش خجالت و همدوش پشیمانی
یا سترون بانفعال نشود یا این فعل را چون رمل صحرا یا بنگ یک صحرا شمردن عبث نداند یا بدرجهٔ نیست که
از معائنه و معنش قافیهٔ قلم تنگ شود لهذا این غزلخوان بیت الحزن و محن مهاجرت قطع نظر از آن کرده به فرد
قرطاس مدعا قلمبند مینماید و درین عبارت متناسب و ضم قافیه قدر استعداد ناقص تقبیه تحریر آورده دم به قوال و مطرب
همدم بزم همدمی و دلکش ساز جیغمی نغمه سرای هنگامهٔ خرمی نواسنج آهنگ نشاط ترانه طراز بزم با محفل انبساط شب پرداز
مجلس سرور پرده سرای مقام اخلاص نغمه آرای محبت ترنم پیرای مسرت نواز ندهٔ رباب خلت و اختلاط
سازندهٔ آهنگ مودت و ارتباط ترانه طراز خوش خیالی نغمه انگیز مجالس سرور سگالی با عیش سگالی مخلص
راست آهنگ سرور بخش بزم راگ و رنگ همدوش معشوقهٔ مسرت و شادمانی هم آغوش محبوبهٔ خرمی و کامرانی باشند
آداب مقام گزین دائرهٔ عشاق است بازفلان هرچند از صفحهٔ نامه بکثرت تارهای سطور قانون محبت و سرود نیاز
بمضراب قلم سرود اخلاص باطنی در پرده نینواز دولاکن ترانهٔ همدمی و هم سری باستارگان سپهر ترین بیم زدن نا چار زبان
خصوص و صوت جان دلکش مدعا سر نیست با نغمه سرای مقام اخلاص فلان فی خامه هم سر کرده طنبور شناخته و از دو اکر

ای خانهٔ انده و درغم ۱۲ سطح
دلکش کسی که آواز خوش را باساز
سازد ۱۳ سطح نیم بکسر نون زیر
معجمه و سکون تحتانی بحر لادر
آخر دال مهمله ... و خواننده
مشغولی شده ۱۱ ب سطح عشاق
راست با ناله عاشقان
صادق و عشاق در راست پرده
نام پرده ۱ سا سرود سطح ۱۳

حروف شوق ظروف دوف ساخته شور انگیز نغمات اشتیاق هست بی تکلف نغمه پرداز ارباب نشاط نوازنده ساز انبساط
قانون نواز ناز و انداز سرود پرداز کرشمه و ناز نغمه سنج بزم خوش ادائی سیر آهنگ مقام دلربائی غیرت پری با شکنج
با غیرت فرمای پاسخنو زهره و مشتری رشک آمدای حور و پری ترانه طراز محفل نامی و نوش آهنگ سرپرداز نغمات گر صبر و هوش
رونق افزای محفل سرور سرور باشند حفظهما الله تعالی درین عبارت مناسبات علم موسیقی مرقوم است بی معشوق
جانانه نهایات ناز و دلبر سهیلان و دلربای عیار دلدار غمگسار یار وفادار دلارام دل از دست دادگان دل آرای بیخودان
افتادگان تمرار خاطر بیقراران آرام جان دلفگاران محبوب خوبان جهان مرغوب محبوبان دوران دل آزار
جفاکار شوخ ستمگار خوش خرام میدان خوش ادائی راست خرام بساط کج ادائی کج رفتار طریق وفا راست ادای
جفا ثابت قدم میدان ستمگاری با جفاکاری صف آرای معرکه عیاری با دل آزاری جانانه یگانه دلربای فرزانه
سهی سرو گلستان محبوبی فروزان شمع شبستان جانستانی با خوبی سرو قد با تیر قامت کمان ابرو انداز قیامت
خورشید سرو چمن نکوئی شمشاد سرافراز گلشن آفرینی سرو رسای جویبار دلجوئی تذرو رعنای گلزار لاله روئی
با سرو دلجوئی جوی جانستانی تذرو نیکوئی چمن غنچه دهانی با شمشاد دلبستگان کمند گیسو مقبول مقتولان با
کشتگان تیغ شمشیر ابرو رنگ افروز بهار خونریزی دهن افشان آتش فتنه انگیزی شیرین دهن تلخ سخن سنگین دل
نازک بدن پیمانه کش میخانه پیمان شکنی و جفا جوئی باده آشام خمکده آشناکشی و بیگانه خوئی مرهم جراحت دلفگاران
مایه راحت بیقراران راست قد کج ادا کرشمه سنج ستم کوش دل ستان جان بخش جان سوز دل نواز دانا
طرز جور و جفا ناآشنای طور غرور و وفا مسیحای مردگان زهر و ستم راحت تخم زدگان قهر مهجوری ترحم پیدا از ستم
عاشق نواز ناز گستر نیاز پرور دلبر بیمثال معشوق خوب خصال تسکین سینه مجروحان مرهم جراحت پرخون
جان و جسم جانبازان برق خرمن طاقت بیطاقتان یگانه جفا بیگانه وفا آب و رنگ بهار ناز و ادا طرحدار
جهان جانفروشان مقصود خاطر خانه بدوشان شمع دودمان خانه خرابان تاب و توان بیدلان و بیتابان
غزال آهوی مشکین موی دشت نکوئی محبوب گل روی سنبل گیسوی گلستان شگفته روئی معشوق دلارام
آرام جان با کام جان من جانان من زاده خسته و جان آداب سوخته نائره مهجوری نقطه دائره دوری
آواره گرد بیابان بیپایان اشتیاق سرگشته دشت دوری فراق شوریده شکسته حال دیوانه پامال حزن
و ملال بیخود غمناک آشفته سینه چاک بیتاب بی تسکین ناشاد اندوهگین بهشته جگر مجروح پیکر سرگردان

جاده پیمای بادیهٔ جدائی سرگشتهٔ تاویهٔ آشفته رائی دلدادهٔ سراپا جنون سودازدهٔ سینه پرخون همرنگ مجنون آوارهٔ کوه

هامون آغشته بخون غلتان از دست داده تاب سکون سرگشتهٔ بخت واژون آرام گاه تکالیف گوناگون آزرده جان

خسته دل ناتوان مجروح ناوک نگاه مقتول خنجر چشم سیاه جفاکش فرهادوش بخاک و خون طپیده بلاکشیده رهٔ نوردِ

بی رهاعه رو یا بلا ره آورد یا بلا پرورد بیابان فراق جاگر به پروردهٔ افتراق فلان شرح شوق هم آغوشی و بیان ذوق

هم دوشی داستان جگرسوز مفارقت و حکایات جانکاه مهاجرت درازتر از طومار زلف خوبان پنهان شده چهره کشای

شاهد مدعاست یا بس از ارسال آه فلک دوز لجه از ابلاغ نالهٔ سینه گلهٔ بیرحمی و شکوهٔ تغافل یا داستان

بی پایان دل نالان و حکایات بی خوابی دیده گریان بگوش یا بسمع آن شیفتهٔ تغافل در گوش سر رساند

بعاشق بهار گلزار شکسته رنگی [illegible] لشنگی نمک پروردهٔ سرگشته دریشی و سینه فگاری دست

و پا زن دریای ناپیدا کنار اشکباری [illegible] کوچهٔ جنون و حیران مجنون بیابان حسرت و ارمان جوع مگر بشنا

جراحت ناسهٔ پنهان زخمی شکرگزار خنجر مژگان مقبول سرکار جفاکاری مقتول شمشیر ستمگاری سرنگون آویختهٔ

چاه زنخدان در پیچ و تاب افتادهٔ گیسوی پیچان تشنه لب وادی ناکامی انگشت نمای خانه بربادی و بدنامی

پروانهٔ جانباز چراغ جمال شمع رویان پابزنجیر دام زلف مرغوله مویان بر سلسلهٔ گیسو شهید ابرو کوهکن بیستون جنون

دشت جنون عشق مجنون نسیم بوستان آه زنی ناله زن درد جان جانکنی بلبل دستان سرای گلستان جراحت ختم

طوق جنون در گلوی سرو پای نالهٔ آفت ستمدیدهٔ بخت قیس حسب فرهاد نسب دیوانه مشرب پروانه نهاد بندهٔ

راسخ العقیدت سلطان کشور ستم جانباز صادق الارادت آستان دولت نشان شهنشاه غم یا درد و الم فدوی

با وفا یا فدوی جان فدای عتبهٔ والا مرتبه جور و جفا منظور نظر بازان با صفا مقبول زمرهٔ جفاکیشان سراپا وفا

شایان رحم سزاوار ترحم دیوانهٔ یگانهٔ جنون سودای بیگانه از عقل ذوفنون عاشق صادق من گرفتار کمند گیسو

یا طرهٔ من سوختهٔ آتش عشق من سرگشتهٔ دشت بیقراری آب از سر گذشتهٔ طوفان اشکباری رنجور هجر من و رازیم

حضور من سلامت آداب بعد نوید رسانی وعدهٔ دیدار خرمی بهار و مژده بخشی ملاقات آب حیوان مساوات که اطفای

آتش ملتهب بیقراری و بازدارندهٔ از اندوه گریه و زاری غیر از آن نمیتواند شد واضح رای شکیب پیرای وفاگرای

فصل سوم مکتوباتی که در خورد خوردان باشد در جهٔ اندک واسطه

برادر گرامی قدر والا درجت بجان برابر بلند مرتبت از جان بهتر سامی منزلت سعادت اثر اقبال نشان

شائستگی منظر گرامی نقش ستوده گی مصدر قوت بازو راحت الصدر تمیمهٔ بازوی سعادت وخجسته حمایل گلوی رشد
وارجمندی سعادت پرتو شائسته روسعادت جو خجسته نمو والا رتبت سامی مراتب گرامی مناصب تقویت
جان وجسم سعادت روان فالت نیک بختی توان تن ستوده کرداری سرمایهٔ گلوی بخت بلندی تمیمهٔ بازوی
سعادت پسندی حرز جان فرخنده فالی تعویذ دست حمیده افعالی منظر خصائل حمیده مصدر اطوار پسندیده مورد
افعال گزیده ستوده افعال پسندیده اعمال محمود الاطوار مسعود الآثار ستوده کردار سعادت شعار کامگار اقبال آثار
مجموعهٔ حسنات سعادتمندی نسخهٔ محسنات دولت پسندی مطلع انوار نیک نهادی مخزن اسرار والانژادی عزیز العزیز فرزند الا
عزیز مصر عالی تمیزی یوسف کنعان دلبندی وعزیزی منظر افعال شائسته مصدر اعمال بایسته مورد اطوار نجیبت مجمع
شائستگیهای فراوان منبع بایستگیهای بیپایان سرو جویبار بختیاری آبروی بهار کامگاری عزیز از جان جان
اخوان اعتضاد الاخوان قرة العین تاج سعادت واقبال افسر فرق جمعیت وآمال برادر من تاب وتوان من
قوت بازوی من راحت روان من سرور خاطر من مایهٔ آرام من به مراتب علیا یا مطالب عظمی یا مآرب کبری یا
مقاصد قصوی یا مدارج اعلی یا مناصب الامراتب بلند و مناصب ارجمند یا مقاصد دلپسند یا اقصی مقصود و
اعلی رتبت یا اکمل مرادات وافضل حاجات واحسن مطالب اشرف مآرب یا اعظم متمنیات واهم آرزوها دائم
خواهشها یا بهترین خواهشها یا بهین آرزوهای دل یا بخوشترین تمنای خاطر یا بستوده ترین مقاصد باطنی وگزیده ترین
مراتب معنوی یا به مقاصد صوری ومعنوی یا مطالب دینی ودنیوی یا بفرخنده ترین مقتضیات خاطر یا بزیباترین
متمنیات باطن وظاهر کامیاب یا بهره یاب یا بهره ور وبهره مند وکامران ومقصودمند شادمان وشادان
خوشوقت وخوشدل شادکام منتقضی المرام نصیبه مند باشند یا به ظل حمایت وسایهٔ عنایت ایزد بیچون یا
بعنایات بیغایات الهی باشند یا به مراد دل شاد یا با جمعیت دوام شادکام باشند یا با سعادات دائمی
یا مرادات دو جهانی یا بمقاصد جاودانی یا بمطالب جاوید یا مراتب سرا یا امید یا سراسر نوید یا باقصی مراتب
وارفع مآرب فائز باشند یا هم قرین دولت دوام یا هم آغوش شاهد مرام یا همدوش مقاصد ومقرون
مقصود وبه دست مراد باشند یا پیوسته شادکام باشند یا به نشاط موفور وانبساط نامحصور یا بوفور سرور
مسرور وبهجت مبتهج یا منبسط یا مرفه الحال ومسرور الوقت باشند یا مفرح الحال ومرفه الاحوال باشند یا اسباب
جمعیت کامران باشند یا به خرمی وافر وفرزندی شگار محفوظ باشند یا به لذات دارین فائقه یاب یا جاهی گیر

یا خوش مذاق یا شیرین کام باشند یا مزه یاب حلاوت عمر و دولت باشند یا شیرین مذاق لذات حیات
و ترقیات باشند یا ترقی پذیر مراتب روزبه باشند یا بهره یاب مراتب روزافزون باشند یا حسب المدعا
کامران یا کامروا باشند یا حسب المرام بکام باشند آداب بعد دعای ترقی مدارج و افزونی
معارج و کثرت جمعیت و بیشی مراتب و مزیدی اقبال و ازدیاد دولت و فراوانی شادمانی و افزایش
کامرانی و تزاید زندگانی و زیادت خرمی و کمال خرسندی یا افراط بهجت و نشاط یا بسط راحت و انبساط
یا کشایش ابواب جمعیت یا شگفتگی غنچهٔ آمال یا ابتسام شگوفهٔ امید یا ازدیاد مواد امید و مراد یا تزاید مواد سعود
و بهبود یا پس از دعای مفید فواید مقصود یا بعد دعوات فراوان جاه و افزون جمعیت یا پس از دعوات
وافیات یا زاکیات یا کافیات یا کاملات حصول ما مول دینی و دنیوی یا صوری و معنوی یا ظاهری
و باطنی یا صورت و معنی یا ظاهر و باطن یا کونین یا دارین یا دین و دنیا یا دنیوی و اخروی یا بعد
ادعیهٔ وافیه و اثنیه یا سامیه یا کامله یا بالغه یا بعد دعای موفوره ماثوره یا موثره یا متکاثره یا وافره
یا نامحصوره یا فراوان یا بعد دعای وافی یا کافی حصول جمعیت روزبه یا وصول دولت روزافزون
یا بعد دعای عمر کثیر و جمعیت توفیر یا بعد دعای اجابت تاثیر عمر کثیر یا فراخی ایام کشایش مرام یا کشادگی
مقصود یا بعد دعای اجابت انتظام یا قبولیت نظام حصول مرام یا وصول کام یا بعد دعای مستجاب فتح الباب
مقصود یا بعد دعای افتتاح ابواب مسرت و افراح یا راحت و انشراح یا بعد دعای شمول خیر و صلاح و
حصول فوز و فلاح یا فرحت و افراح یا وصول بهجت و ارتیاح یا بعد دعای خواهان دولت یا جویان جمعیت
یا پس از دعای فراوان دولت و شایان جمعیت یا پس از دعای افزونی شان و عزت یا بعد دعای بلند حوصلگی
و عالی همتی یا حوصلهٔ بلند و دولت ارجمند یا بعد دعای والا جاهی که بهر حال مرکوز خاطر یا مقام گزین دل یا
منظور دل و جان یا مقصود قلبی ست یا صبح و شام یا لیل و نهار یا شب و روز پنج وقت یا خمس الاوقات یا شام
یا صباح و رواح یا صبح و مسا ورد زبان و وظیفهٔ جان یا ورد جان یا وظیفهٔ جنان یا ورد دل است یا عین تمنای
دل و بهین آرزوی جان خوش ترین خواهش قلبی اخص مقاصد باطنی مخفی متمنیات بطون یا اخلص یا اهم
یا اتم یا اکمل مطالب دل و جان است مطالعه نمایند یا موشح خاطر عزیز باد یا واضح باد یا مطالعه باید نمود یا خواند
یا باید خواند یا باید دانست یا مطالعه باید آورد یا واضح ضمیر سعادت پذیر باد یا معلوم باد یا مفهوم باد

مسرت تعیین یا رقیمۂ سعادت اساس قرطاس مسرت اقتباس بہجت لباس مسرت قیاس راحت مماس
یا رقیمۂ فرحت سطور سراپا سرور بہجت منظور راحت مسطور مشحون یا مملو یا مقرون بانواع سرور یا مالا مال
سرور موفور یا محصور یا مشحون بوفور سرور یا مکاتبۂ رحمت ظہور فرحت مقصور مسرت منشور یا مکتوب سعادت
حروف مسرت ظروف فرحت مالوف رحمت ملفوف بہجت موصوف سعادت مصروف یا رقیمۂ رحمت رقم
بہجت توام خرمی الم فرحت ہمدم سرور ہمقدم مسرت شیم یا مفاوضۂ مسرت الفاظ سعادت لحاظ سراپا
اختلاط یا زیبا فرحت افزا راحت پیرا مسرت آرا انشاط انتما انبساط آما وصول خرمی نمودہ یا آمدہ یا ساخت
یا گردانید یا کرد یا خرسند یا دست داد یا افزود یا رونمود یا رو داد یا مسرور گردانید کوائف مندرجۂ حقیقت
مرقومہ یا مندمجہ یا مسطورہ یا ما ہو المرقوم بدریافت آمد یا رسید یا معلوم شد یا مفہوم گشت یا مندرجہ اش
بدرجۂ ایضاح رسید یا حرف بحرف بر لوحۂ خاطر یا بر صفحۂ دل منقوش گردید یا مضمونش مفصلاً و مشروحاً
واضح شد یا دریافت شد یا دریافت یا بر مندرجہ اش وقوف یافت یا مطلع یا آگاہ گشتم یا اطلاع و آگاہی
کماہی یافتم یا مطالب مرقومہ دا رسیدم یا مدعا را از ابتدا تا انتہا یا جزو کل یا بتمامہ یا باستیعاب یا بشرح
و بسط یا بتفصیل تمام دریافتم یا مطلبے نبود کہ بمطالعہ نیامد یا آنچہ بتقید خامۂ سعادت آوردہ بودند ہمہ
خاطر نشین شد یا آنچہ حق دریافت باشد دریافتم یا چنانچہ باید و شاید بر مندرجہ اش آگاہ شدم یا سعادت نامہ
یا رقیمۂ سعادت رسید یا راحت رسان رسید گردید نور افزاے دیدۂ منتظر سرور آرای دل متفکر گردید یا
گشت یا چہرہ افروز وصول گردید یا موصول مطالعہ گردید یا بمطالعہ در آمد یا بملاحظہ پیوست یا معاینہ
نمودہ شد یا وصول انشراح آوردہ یا از نظر گذشت یا ہمدوش مطالعہ یا ہمقرین ملاحظہ گردید یا کاشف
احوال موضوع حالات کشاف حقائق وضاح کوائف شد حقائق مرقومہ کما حقہ یا کما ینبغی یا کماہی
بوضوح پیوست یا بدریافت انجامید یا احوال بتفصیل تمام و کمال ظاہر شد یا حالات مندرجہ درجۂ علان
یافت یا آنچہ رقمزدۂ خامۂ سعادت یا ریختۂ خامۂ سعادت یا رقم پذیر کلک سعادت یا کلک ریز خامۂ سعادت آئین
فرحت انگیز مسرت بیز دلاویز راحت ریز بود ہمہ بپایۂ وضوح پیوست یا بوصول سعادت نامہ اطمینان
خاطر دست داد یا بوصول رقیمۂ سعادت باعث سرور موفور و سبب فرحت نا محصور گشت یا وصول
سعادت نامہ موجب مزید خرمی گردید و دریافت خیریت آنعزیز الرتبت مسرت با بخاطر رسانید یا بدریافت خیریت

وتندرستی یا عافیت وخرمی یا خرسندی وآسودگی یا راحت وآسایش آن برادر یا آن سعادت آگاه نشراز
فراوان وارتیاح بیپایان یا فرحت بسیار ومسرت بیشمار یا بہجت یا عشرت بجید یا بیحد یا لاتعداد یا خرمی بیکران
وخرسندی بیپایان یا فرحت بیش از تحریر ومسرت افزون از تقریر یا بہجت تازہ یا فرحت بی اندازہ بہم رسید
وحصول گشت یا چون نامۂ یا مکتوب یا مشعر یا محتوی یا مشتمل متضمن حاوی بر خیر وسلامت یا مژدہ رسان یا رسانندۂ
نوید امن وتندرستی بود مژدہ بر خرمی وخرسندی بر خرسندی افزود آفرینندۂ جہان یا دارای دوران
یا دارندۂ زمین وآسمان آن اقبال نشان را مدام با عیش ونشاط یا فرحت وانبساط مشمول شادمانی و
موصول کامرانی یا بمقاصد بلند بہرہ مند دارا د کہ تقویت وطمانیت خاطر از نہضت روانگی ازینجا یا بآنطرف
رفتہ اند یا روانۂ آن طرف شدہ اند یا جادہ پیمای یا قدم فرسای یا گام سنج یا رہ نورد یا راہی آن نواحی
گشتہ اند یا بروانگی آنطرف پرداختہ اند یا رہرو آنصوب گردیدہ اند یا ایشان راعوض بخود منسوب نمودہ ام یا رخصت
کردہ ام یا بآنصوب قدم برداشتہ اند یا بارادۂ آنطرف یا براہ گذاشتہ اند یا آن عزیز المراتب یا عزیز الوجود را
اتفاق روانگی آنطرف شدہ یا افتادہ یا بآنطرف سیر کردہ اند یا سفر آنصوب گزیدہ اند یا مسافرت آنجا در پیش
آمدہ است یا مرحلہ پیمای یا سفر گزین آنطرف گردیدہ اند یا از روز رفتن یا نوشتن یا تا تحریر یا تا حین تحریر یا تا
حالت تحریر احوال خیر اشتمال خود بزبان قلم یا بروی قلم یا بہ قید قلم نیاوردہ اند یا از روز تفویض تا امروز
یا الی الآن یا از یوم روانگی تا این دم یا تا این وقت نوید خیریت خود بنگارش نیاوردہ اند یا نہ نوشتہ
یا نہ نگاشتہ یا بمنصۂ گذارش نگذاشتہ یا بپایۂ تحریر یا بجلوہ گاہ تسطیر یا بمحل ترقیم یا برقم یا بہ قلم نیاوردہ اند
یا تحریر یا نگارش نکردہ یا مرقوم نساختہ یا بنگارش احوال نپرداختہ اند یا از احوال خود اطلاع نداده یا مطلع
نساختہ یا آگاہ نکردہ یا آگاہی ندادہ یا از روزیکہ در انجا رسیدہ اند یا فائز آنجا گشتہ تحریر احوال خود نپرداختہ
یا باطلاع دہی احوال خود تکاسل وتساہل پذیرفتہ اند یا در تحریر خیریت خود تہاون پرداختہ اند یا اہمال
ساختہ یا بنگارش حقائق آنجا درنگ را راہ دادہ اند یا تساہل وسستی جائز یا روا داشتہ یا مجوز
تغافل بودہ اند یا تحریر احوال یا تسطیر خیریت را یک لخت یا یکسر یا یک دست یا یک قلم انداز
کردہ اند یا تحریر خیریت خود را موجب تسکین وباعث اطمینان یا سبب تشفی یا واسطۂ طمانیت خاطر
این جانب نساختہ یا تحریر خیریت خود مسرور افزای خاطر منتظر وراحت رسان دل متفکر ومتردد نشدہ ام

یا باطلاع رسانی و آگاه سازی از احوال خیریت خامه فرسا گشته اند یا خامه فرسای ماجرای آن جا از نگه دیده
نگرانی لاحق حال است یا موجب تعلق خاطر است یا کمال متفکر است یا نهایت مترددی یا غایت تردد یا فکر
و تشویش و انگیز حال یا باعث تردد و افزونی تفکر فراوانست یا موجب کمال فکرمندی دل است یا از روز یکه
اتفاق رسیدن یا فائز گردیدن یا وارد شدن یا فرو کشتی یا فرود آمدن آنجا یا در آنجا یا دران ضلع افتاده است
خطی متضمن خیریت مرقوم نگردیده اند چنان تردد که خاطر را منتشر و پریشان دارد یا دل بدرجهٔ کمال یا اتم رو باضطرار
دارد یا از حد افزون مضطرب است یا طبیعت اینجانب بسیار از سبب تشویش و نگرانی در پیش دارد یا از مدتی یا از عرصه
دراز که مکاتبهٔ رحمت نامه که از مژده رسان خیریت آن برادر گشته خاطر را بسیار سراسیمه و سرگشته دارد یا غایت فکرمندی ما
و کمال پریشانی و نهایت نگرانی رو نماست و تردد بیحد و تفکر لاتعد یا تحیر بیحد و متفکری بی پایان هنگامه آرا
قلق و اضطراب است یا از نسبت که عدم وصول مکاتبات خیریت یا وصول نیاوردن مکاتیب خیریت اساس یا
نرسیدن خطوط خیریت نمط است موجب تردد آرای خاطر و تفکر پیرای دل متفکر است یا متفکر ساخته طبیعت
اینجانب است یا تفکر طراز و تردد پرداز خاطر است یا بعدم وصول رقائم سعادت یا مکاتیب خیریت یا از نرسیدن
نمائق راحت طبیعت را گوناگون تفکر و رنگارنگ تردد و مضطرب الحال و مضطر کمال یا منتشر الاحوال یکبارگی
یا چون از مدتی خبر خیریت یا اخبار اخبار آن جا یا مژدهٔ خیریت آن موجب تسکین خاطر نرسانید یا نداد
یا خاطر نگران را باطمینان نیاورده یا راحت رسان خاطر و رفع ساز تردد طبیعت نیست چه نوشته شود و
اضطراب یا چه قدر تشویش و اضطرار که پیرامون خاطر نیست یا چه پایه تشویش و به چه درجه مضطرب یا تشویش
یا تا آن درجه نگرانی و نماست که در بیان نمی آید یا چون که از مدت دراز نوشتهٔ سعادت سرشته و وصول
راحت نیافته تردد های زیاده از نهایت و تفکرات بی غایات و ترددات بی پایان دل را پریشان
و خاطر را نگران میدارد و طلب چیزی که فلان چیز بفرستند یا باید فرستاد یا بارسال دارند یا ترسیل
باید نمود یا بفرستادن یا در ارسال یا در ابلاغ یا ترسیل فلان چیز کاهل و کسل و مکث و تکرش و ناهی
و اهمال و درنگ و اهمال و تغافل و تقاعد و تعویق و غفلت و سستی و دیر و وقفه و توقف و تساهل
بمیان نیارند یا نورزند یا نباید گزید یا نباید کرد یا نکنند یا نسازند یا نه نمایند یا اتفاقا فصل جائز ندارند یا
به تساهل نپردازند یا به سستی نکوشند یا به ترسیل فلان چیز تعجیل بکار برند یا رود و یا مرسل دارند یا اگر فلان چیز

خیر اندیشه فرستاد موجب کمال خوشی خاطر یا خوشنودی اینجانب خواهد بود یا فرستادن فلان چیز را باعث کمال حیرت
و شگفتگی و موجب کمال خوشی خاطر یا خوشنودی اینجانب خواهد بود یا فرستادن فلان چیز را باعث کمال
فرحت و شگفتگی خاطر یا موجب نهایت خرمی طبیعت این طرف دانند یا انگارند ارسال چیزی
فلان چیز نزد ایشان یا شما یا نزد آن عزیز الوجود گرامی مرتبت فرستاده شد یا بفرستادن آمده یا سمت
ابلاغ یافته یا طراز یا صورت ترسیل گرفته یا فرستاده است یا رسید یا رسانیده شد و یا بفرستادن پیوسته
یا بترسیل انجامیده یا با بلاغ می پیوندد یا صورت ابلاغ می یابد یا گرفته سگر دیا می بندد یا بسته یا مقرون شد
بفرستادن یا قرین ابلاغ یا بروش ترسیل گشت یا بیگر و دیا راه فرستادن یا ابلاغ گرفته یا بیگر و دیا سبیل ترسیل جسته
یا بسیچید یا طریق تبلیغ می گیرد یا گرفته یا جویای سبیل ترسیل است یا رو بابلاغ آورده یا چهره افروز ابلاغ
گردیده یا پیرایه ابلاغ پذیرفته لازمه سعادت یا مقتضای سعادتمندی یا اقتضای بخت بلندی یا طریقه
ستوده بختی یا شیوه بختیاری یا شایان سعادتمندی یا آیین رشد و ارجمندی و سزاوار کامگاری
یا زیبا لوازم سعادت آنست یا مقتضی آنکه یا خواهان آنست یا اقتضای یا تقاضای آن دارد یا
مقتضای سعادت اقتضای یا تقاضای سعادت گرامی مقتضی آنکه یا قرینه دانائی یا پسندیده رائی یا سعادت نقشی
نیکو روشی سعادت پژوهی سعادت جوئی پسندیده خوئی ستوده کرداری حمیده اطواری یا پاس آداب
یا قرینه حسن ادب یا گزیدگی یا سنجیدگی یا سعادت و تیرگی یا سعادت کیشی یا سعادت اندیشی یا ستوده خصائل
یا ستوده اعمالی یا پسندیده افعالی آنکه یا انسب آنکه یا انسب آنست یا مناسب آنکه همواره بهمین آیین
یا بهمین طور یا نهج یا انداز یا برین وضع یا قسم یا نمط یا اطوار یا منوال یا وتیره یا طریقه یا وجه یا عنوان یا
طریق یا همین سان نویسان حالات خیریت سمات یا احوال خیر اشتمال یا خیر مآل یا واقعات آن جهات
یا واردات انصوب یا واقعات و قوعی و سوانحی آن نواحی یا حقیقت یومیه یا احوال شبانروزی یا ماجرای
آنجوار یا روداد آن سواد یا ماجرای آن حدود یا کوائف آنطرف یا کیفیت و کمیت آن ضلع یا آن مکان یا حقیقت
یا حقائق آنجا نگاشته یا نوشته باشند یا قلمی نموده باشند یا بنوک قلم سعادت رقم آورده باشند یا نوک ریز خامه
سعادت یا رنجه قلم سعادت نموده باشند یا به تحریر یا تسطیر یا به نگارش یا گذارش یا باطلاع معاملات یا سوانحات
آنجا پرداخته باشند یا بدپرداخت یا خاطر خود را مطمئن داشته مدام یا متواتر یا به تواتر و توالی متواسلی

یا منوالیات یا بلاناغہ یا پیاپی یا بدفعات یا ہر روزہ یا با بلاغ و ارسال مکاتبات عافیت آیات مسرور و منبسط و از
یا باید و نشست یا از احوال آن محال اطلاع و آگاہی بہ بیدادہ باشند یا مطلع میکردہ باشند یا اگر مدام تجبیر احوال آنجا
خواہند پر دخت از فرزند سعادت و دانائی یا ہوشیاری و کار آگاہی و لیاقت شعاری و نیکبختی و سعادت پژوہی
و سعادتمندی و رزی بہ تصویب زیادہ چہ نگاشتہ و نوشتہ آید یا ارقام رود یا قلمی شود یا بہ قلم دادہ آید یا گذاشتہ آید
یا بقید قلم دادہ آید یا ترقیم پذیرد یا مرقوم شود یا بنوک قلم آید یا بقلم آید یا در آید یا نگارش رود یا تحریر پذیرد یا تسطیر رود یا مرقوم
یا مسطور شود یا بہ تحریر یا بترقیم یا بارقام یا بہ تسطیر یا بنگارش آید بہ ہمشیرہ و خیازنہ یعنی سالی خورد ہمشیرہ
عزیزہ بہ تمیز یا ہمشیرہ صغیرہ سعادت ذخیرہ و منظر نگار کثیرہ و ستودہ و تیرہ زبدۃ الاخوات سعادت حمیدہ
سمات صفات طال عمرہا بہ پسر و برادر زادہ و ہمشیرہ زادہ برخوردار کامگار اقبال نشان سعادت
آثار راحت جان ستودہ کردار جوان بخت حمیدہ اطوار تازگی جان اساس روح روان شائستہ کردار خجستہ
اطوار فرخندہ خصال ستودہ اعمال حمیدہ خصائل پسندیدہ شمائل یا فرزند ارجمند سعادتمند یا سعادت پژوہ
بخت بلند یا بلند بخت یا جوان مانند قرۃ باصرۂ رشد دا رجمندی غرۂ ناصیہ سعادت و بخت بلندی یا بلند بختی
یا لسپر سعادت اثر نور دیدۂ دولت و اقبال فروغ چشم جمعیت و آمال فرحت دل شگفتگی تن ابہارت چشم
نضارت جسم نور چشم نور الابصار در حفظ حمایت حافظ حقیقی محفوظ بودہ از عمر و دولت محظوظ باشند یا از آنچہ
نباید دور یا برکران و بہر چہ شاید مسرور یا کامران باشند بہ دختر و برادر زادہ و خواہر زادہ
برخورداری سعادت آثاری نور الابصاری نور چشمی خجستہ اطواری راحت جانی شائستہ کرداری سعادت
شعاری مفرح قلبی سرور خاطری یا دختر فرخندہ سیر سعادت اثر نضارت جسمی لعبات چشمی و فروغ بصری یا
چراغ نظری یا صبیۂ زکیہ فرخندہ سجیہ رضیہ سعادت مرضیہ طال عمرہا یا حفظہا اللہ تعالی بہ پسر پسر
و فرزند برادر زادہ و پسر ہمشیرزادہ مردمک دیدہ قرۃ العین نور بصر فروغ نظر
لخت جگر جان پدر نور دیدہ سرور دل آرام جان راحت روان توان تن جگر گوشہ جگر بند جان عمر
نونہال آلبستان بختیاری غنچۂ خندان گلشن کامگاری نو گل بہار بہرہ وری ثمرۂ شجرۂ حیات بہترین میوۂ
دوحۂ مراد طال عمرہ و زاد قدرہ یا حفظ اللہ تعالی بہ مقاصد دو جہان شادمان یا کامران یا خرم
و خندان یا شادان و فرحان باشند یا نبیرۂ سعادت و نبیرہ مصدر محامد کشیرہ حفظ اللہ تعالی

پدر، خضر، پسر و صبیه دختر و دختر همشیره زاده و برادرزاده قرهٔ عینی نور چشمی فروغ لقای
چراغ بصری لخت جگری جان عمری طول عمرها بشاگرد و تلمیذ عزیز عالی تمیز صادق الطلب دانش آگاه
راسخ الادب سعادت دستگاه دیباچهٔ نسخهٔ فرخ فالی فاتحهٔ کتاب ستوده خصالی عنوان صحیفهٔ پسندیده اعمالی
کامل الطلب علوم دین واثق الادب مدرسهٔ الیقین وافر الفراست کثیر الکیاست فهرست جریدهٔ درایت
مجموعهٔ جامع کیاست دُر دریای درایت و دانائی سرو رسای گلستان فهمیدگی و دانش آرائی سلیم الطبع عالی
ذهن همواره از علم و ادب کامیاب باشند بدختر که شاگرد باشد تلمیذ عزیزه بی تمیزه سعادت نصیبه شایستگی
قرینه سعادت دستگاه صالحه تلمیذهٔ استاد پرست خادمهٔ مخدوم پرست حفظها الله تعالی بدانکه شاگرد را هم القاب
پسر مناسب باشد آداب بعد دعوات ترقیات دارین یا پس از دعای حصول مقاصد کونین یا کشف
مقصود دو جهانی یا بر آمد دعای دلی یا افزایش مناصب جمعیت و عافیت و ازدیاد مراتب دولت و
جمعیت مطالعه نمایند بمرید صادق العقیدت راسخ الاطاعت کامل الانقیاد واثق الاعتقاد
کثیر الارادت وافر السعادت مرید عالی فهمید یا مرید خاص معتقد راسخ الاخلاص خادم سراپا اختصاص
مدام بر راه رضا بوده سر و را باشند بزنان که مرید باشند مریدهٔ صادقه العقیده معتقدهٔ خاص فدوئیه
با اخلاص مریدهٔ مرشد پرست مخلصهٔ عقیده سرشت حفظها الله تعالی آداب بعد دعای افزونی علم
پس از دعوات وافیات طول عمری یا حیات درازی یا بعد دعای طبعی یا ترقی حیات دیده بوسی مطالعه
نمایند باقی عبارت آنچه برای برادر نوشته شد اینجا مناسب آید درست که نوکر بر چهار قسم است اول
کثیر الانقیاد از آن چند کس اند از آن جمله عالم فضیلت پناه کمالات دستگاه یا فضیلت مآب کمالات
اکتساب یا فضائل مرتبت فواضل منزلت فاضل اکمل عالم اجل اکمل الفضلا افضل الکملا افصح الفصحا فاضل
اجل عالم بی بدل عالم یگانه فاضل زمانه وحدت کمالاتهم سیادت پناه نجابت دستگاه شرافت مرتبت
نقابت منزلت اشرف الشرفا نجیب النجبا سعادت مآب شرافت ایاب سلالة السیادت صحیح النجابت زبدهٔ
سادات زمان عمدهٔ شرفای دوران زبدهٔ اکابر اکرام عمدهٔ اماجد عظام دام نجابتهم یا شرافتهم
قاضی ومفتی شریعت پناه فضیلت دستگاه شریعت مآب فضیلت اکتساب دام فضلهم
درویش حقائق پناه معارف دستگاه زبدهٔ اہل الصدور درویش خدا آگاه حق شناس حقیقت

اساس ارتفاع حقیقت آئین خدا بین خود بی گزار زبیر الثنا مخزن معرفت شعار و امثال آن کاتهم بدیگر
شرفا نجابت پناه نقابت دستگاه شرافت شان اصالت نشان سلمه الله تعالی بمعلم
قابلیت پناه کمالات دستگاه مجموعهٔ قابلیت استعداد نسخهٔ کاملهٔ اهلیت مجمع کمالات دانش آب و دانا
اکتساب منبع خبر سرودی مظهر دانشوری سلمه الله القوی القیوم بطبیب حکیم حکمت پناه خلافت دستگاه
با حکمت وفطانت آب دانش و حذاقت اکتساب جالینوس زمان بوعلی دوران سلمه الله القدیم الحکیم بسپاه
دیگر امرا رفعت و عوالی مرتبت عزت و معالی منزلت امارت پناه ایالت دستگاه با امارت و ایالت
آب ایالت ایاب حفظه الله تعالی دوم متوسط الاقبال عزیز القدر عزت نشان خصوصیت
و موالات پناه محبت و اخلاص دستگاه گرامی قدر زبدة الاقران اعتضاد نشان خیر خواه دلی کارپرداز
دانش آگاه شهود حیثیت و سلیقه شعار عالی شعور سعادت و اخلاص آثار گرامی نقش مظهر خیر خواهی مصدر
مهربانی و دلسوزی لیاقت باشند یا مسرور یا محفوظ باد سپاهی سپاهی تهور و شجاعت نشان شهامت
و جلادت اقتران صلابت و مردانگی پناه لیاقت و فرزانگی دستگاه زبدهٔ دلاوران یکتا عمدهٔ بهادران
بی همتا محفوظ و محروس باشند عرضی مرسله یا مرسوله رسید یا بملاحظه درآمد یا ملاحظه افتاد یا معاینه نمود
یا از نظر گذشت یا موصول مطالعه شد یا بملاحظه پیوست یا ملاحظه رفت ملتمسات ایشان یا حقائق معروضه
یا کوائف مندرجه یا حالات ملتمسه کما حقه بوضوح پیوست یا بظهور انجامید یا چهره افروز وضوح گردید یا اعلان
پیوست یا منکشف شد یا جلوهٔ انکشاف یافت یا وضاح یا موضح یا کاشف یا مظهر انکشاف مندرجات شد
و برای نوکران کثیر الانتباه لفظ عرضی نباید نوشت مراسله مرسله یا خط مرسوله یا اخلاص نامه وصول یافت یا
نمود یا آورد موجب ازدیاد انبساط یا واسطهٔ مزید انشراح خاطر شد علی هذا القیاس پیداز شتاب نویسی
عرضی مرسله موضح مدعا یا مطالب یا احوال یا مندرجات یا مندمجات یا معروضات یا ملتمسات یا مرقومات شد یا کشا
یا مضمون یا مندرجه فیها یا یا مضمون المعروض یا معروضه فیها یا ملتمسه یا مرقومه فیها یا یا مضمون الارقام یا یا مضمون المرقوم یا یا مضمون التحریر گردید
مزید لیاقت و هوشیاری متصور گشت یا از کمال هوشمندی یا دانائی یا حزم و هوشیاری یا کار آگاهی و خبرداری
یا اخلاص شعاری یا خیر خواهی دلسوزی کاروانی دانش آگاهی متصور شد یا بد یا لازم یا مناسب یا لازمه
خیر خواهی یا اخلاص کیشی یا محبت اندیشی یا خیر اندیشی مخلوص منشی و نیکو روشی یا خیر سگالی و دولتخواهی

آن دارد یا منقبت آنکه این جانب یا باید ولت را بر حال متوجه بجانب خود یا باحوال ترقی اشتمال خود داسته
بتحریر احوال پرداخته باشند زیاده چه ارقام رود باقی جهان عبارتست سوم قلیل الالتیام مشفقا مخلصا
مقرون السعادت مستحسن الاطاعت مقرون المتابعت معتبر الخدمت اعتماد نشان اعتبار آثار محل اعتبار
جای اعتماد فلان داروغه کارخانه وغیره یا فلان خانساماں معلوم نماید یا بدانند یا دریابد یا مفهوم کنند
یا دریافت سازد چهارم فی الالتیام مسمی سبامعتبر خاکروبان بدانند کلو اخاص خدمتگار معلوم نماید محمد بنیاد فراش
بداند علی ہذا القیاس سوای این جمیع اهل حرفه پدهانان را هم باین طور نویسد که نام و نشان کسبه
بنگارد مثلاً کلو نوربافت یا سپید باف یا پارچه باف یا جامه باف یا جولاهه وسعد دررو دگر یا نجار یا پدها آهنگر
یا کندن لال زرگر یا نوری سقا بدانند فیضو پدهان یا مقدم موضع فلان یا نور خان تحصیلدار موضع فلان
یا نسیم خان شحنه موضع فلان بعافیت باشند یا معلوم نمایند یا بدانند باید دانست اینکه بعلما و قاضی
وغیرهم الفاظ مناسب می نگارند چنانکه مولوی صاحب حاوی حقائق فروع و اصول راوی دقائق معقول
و منقول کاشف غموض دین مبین واقف رموز شرع متین و علی ہذا القیاس بشاعر و دیگر اصحاب فنون
از قسم عبارت آرائی شاعرانه و تفنن طبع عاقلانه است واگر نسبت در درجه مساوات معمولست و الا اگر طالب علم
یا شاگردی بعالم و استاد خواهد نوشت سوای این نخواهد جناب مولوی صاحب قبله دین و دنیا کعبه اولی
و اخری مدالله ظلال افضالهم و دیگر برای خسرپوره و پزنه و بهنوی بهائی صاحب یا برادر صاحب سراپا کرم
مکرم برادران مظهر اخلاق زیاده از بیان سلمه الرحمان و تجاوز نه یعنی سالی القاب همشیره باید نگاشت اگر از خود
بزرگ باشد بالقاب بزرگانه واگر همسر ست بالفاظ همسرانه واگر خورد ست بکلمات خوردانه بنگارند و بعضی
القاب مخصوص بقوم هنود ست چنانچه برهمنان را نویسند برهم مورت مهربان اوتار سلمه الستار بعد آداب
مراتب پالاگن یا قدم گیری مشهود باد و برهمنان بابنیان نویسند دهرم مورت دهرما اوتار سلمه الله تعالی

فصل چهارم قبالات شرعی وغیره بدانکه معاملات بر چهار قسم ست مالی و ملکی و مدنی و شرعی
معاملات مالی آنکه به پرگنات و سائر تعلق دارد چه پروانه اراضی مدد معاش بنام سید کریم الله چه پروانه
حاکمان و متصدیان حال و استقبال پرگنه قصبه سرولی متعلقه حویلی بریلی سرکار بداؤن مضافات صوبه
دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند سیادت و نجابت پناه سید کریم الله از قدیم واجب الرعایت حضور اند

دو قافی و میم ... مشفقا مخلصا ... فارسی ... اصطلاح هندیان ست ... حاوی ... معقول و منقول ... فروع و اصول

روپیه برسال پرگنه مذکور مقرر کرده شد باید که از تاریخ صدور پروانه حضور یا باید که مولوی موصوف [illegible]

که بذریعهٔ آن رواج یابد پیوسته باشند و از ابواب کچهری و غیره مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نه طلبند

تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری قبولیت بنام اکرام علی ولد اسلام علی مستاجر گماشته مرزا

سلطان بیگ ساکن [illegible] موضع [illegible] پرگنه فلان بمبلغ پنج هزار شش صد و شصت روپیه

جمع سال تمام بجمیع وجوه من ابتدای سال سنه فلان [illegible] برضای خاطر و رغبت طبیعت قبول

کردم اقرار آنکه رعایا را بحسن سلوک شاکر و آباد داشته مال گذاری فصل بفصل قسط بقسط داخل سرکار

می کرده باشم و اگر بتقدیر آفت ارضی و سماوی رو دهد بموجب پرگنات قرب و جوار بعد تحقیقات

بآئین مجرا بگیرم و اگر احیاناً تا بیع فصل معزول شوم منها دهی حسب الخرج مجرا یابم بنا بران این چند کلمه

قبولیت نوشته داده شد که عندالحاجت بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان درخواست [illegible]

فلان پرگنه فلان آنکه مبلغ [illegible] روپیه [illegible] کلدار واجب پنج سال من ابتدای سال سنه فلان لغایت آخر سنه فلان

بهمه جهت بالمقطع سوای اراضی لاخراجی و زمینداری و راهداری و سائر و آبکاری و کرگه و نورباف و غیره [illegible]

ممنوعه سرکار بلا آفت ارضی و سماوی و برف زدگی و سنگ زدگی و خشکی و سیلابی و ملخ خوردگی بلاعذر کم پیدا آوری

و کم ترددی و [illegible] بموجب آئین سرکار برضا و رغبت خود را قبول و منظور است تفصیل سال اول سنه

فلان سنه فلان سنه فلان سنه فلان تحریر فلان تاریخ فلان ماه و سنه فلان قول قرار

باسم رحیم بخش مستاجر گماشته مرزا سلطان بیگ آنکه مشارالیه را مواضعات متعلقه فلان بعوض مبلغ پنج هزار شش صد

چهل روپیه جمع سال تمام [illegible] من ابتدای سال سنه فلان لغایت آخر سنه فلان موجب پنج سال

از سرکار منظور [illegible] نموده شد باید که رعایا را بلطف رعایت و حسن سلوک راضی و شاکر داشته مبلغ مرقومه فصل بفصل

سال بسال قسط بقسط داخل خزانه سرکار نموده باشند و اگر احیاناً آفت ارضی یا سماوی رسد موافق پرگنات

قرب و جوار عمل نموده خواهد شد بنا بر آن این چند کلمه بصورت قول قرار قلمی شد که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه

فلان سنه فلان قول قرار باسم [illegible] موضع فلان آنکه باید که بخاطر جمع تمام در افزونی [illegible] و تردد

تردد [illegible] نماید انشاء الله تعالی بموجب همین قول قرار مفصله ذیل به عمل خواهد آمد و نوعی زیاده طلبی

نخواهد شد [illegible] تحریر تاریخ پنجم ربیع الاول سنه فلان دستخط باسم امیر بیگ مستاجر

وراه داران فرودانه دو دنگر پور پیدا شند دو منزل چهگره بعضی و یک از آنکه گندم و چهار راس جاموس محموله سیزده و پنج راس حمار پربار غله نخود از فلان موضع بخانه فلان صاحب می آیند بعلت محصول مزاحمت و ممانعت نسازند تاکید دانند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان پروانه بنام خیر الله بنجاره آنکه محصول ده راس شگاو محموله غله شالی دریجا گرفته شد بعلت آن مزاحم و متعرض نشوند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان چنده بر پیشانی فرد این مصرع نویسند مصرع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

چنده باسم فلان آنکه مشار الیه دو دختر دارد جوان و از باعث کمال مفلسی و تهیدستی در فکر کار خیر آنها سرگردان است لهذا بخدمت رئیسان ذوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و صلحای فقیر دوست بلده فلان معروض میدارد که موافق مقدور یا بقدر مقدور یا بقدر قدرت یا مقدور یا بحسب استطاعت یا مطابق طاقت یا حتی الامکان یا حتی الوسع یا بقدر دستگیری نمایند که ازین بارگران سبکدوش شود و عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد شد بعده هرکس بر کاغذ مسطور زهر خود ثبت کند در زیر آن آنچه دادن منظور باشد رقم نماید باید دانست که این چنده بصورت سفارش نامه است و اگر خود نویسد باین طور نویسا بنده سینه چنده بابت تخلق احسان نمودن باعث اجر نکو باشد خنا از دستگیریهای مردم سرخرو باشد چنده از فقیر بیدستم یا مفلس بیکس فلان بحضور فیض گنجور نوابشای رفیع المنزلت و امرای وسیع الهمت بلده فلان التماس آنکه این تهیدست دختری دارد جوان و از غایت بیقدوری در ادای کار خیرش سرگردان و درین اندیشه غلطان و پیچان بودم که هاتف غیب بگوش رسانید که حقیقت حال بجناب خداوندان نعمت عرض کن یا بعرض رسان و ازین بارگران خود را سبکدوش گردان لهذا بکرم فیاضان که غربا پروری مختاجان نوازی طریقه و شیمه او شانست سائل شدم که درین امر موافق امر او تعالی شانه و اما السائل فلا تنهر بهر که دستگیری یا اعانت خواهد کرد عند الله سبحانه ماجور و عند الناس احسانمند مشکور خواهد شد یا از جناب رب جلیل جزای جزیل یا اجر جمیل خواهد یافت بموجب قول شیخ سعدی رحمة الله علیه بیت برآوردن کار امیدوار به از صد عبادت بگلستن هزار هستیه را توفیق فیض بخشی یا فضائل حضرت ربانی متعارف حال یا ارزانی باد بحرمت النبی و آله الامجاد آمین یا رب العالمین کوا غذات معاملات ملکی آنکه نبیج و رئیس علاقه و ارو گشتون فلان بیوانی پدهان موضع فلان قوم فلان ساکنان موضع فلان مذکور برین منوال است که بتاریخ بیست و سوم ماه فلان سنه فلان ساکن موضع فلان

بجمعیت پانزده نفر همقوم خود فلان فلان ساکن موضع فلان در جنگل فلان آمده مخفی یا پنهان یا متواری شدند وقت یکپاس روز رانده میواتی مذکور برای شکار کردن پوله گاه از دو رکنندگان بطرف جنگل روانه شد مردان پنهان از کمینگاه نمایان شده بروحمله آوردند میواتی مذکور جای قرار ندیده راه فرار پیموده به چند تیر یا تفنگ کوب رسید اولاً مسمی فلان پسر میواتی پدهان مذکور و فلان شحنه سرکار را دستگیر ساخته دشنام گفته بستند بعد از آن یا بعده همه بجانب پدهان مذکور افتاده پدهان را بزخم تیر از جان کشتند و دستگیران مذکور را همراه بردند و قبضه شمشیر بغارت بردند اینست بیان واقعه تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان علامت دستخط فلان علامت دستخط فلان

اشتهار حکم اشتهار آنکه حسب نالش میرزا فلان وکیل فلان مدعی درباره مداخلت بر سوازی دو صد و چهل و یک اراضی سکنی واقع قصبه فلان و یا بنده یافتن مبلغ سیزده روپیه سکه کلدار زرخرچ بموجب فیصله مولوی صدر الدین صدر امین بلده فلان مورخه تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بنام فلان ساکن بلده فلان و فلان کس ساکن قصبه فلان و فلان ساکن قصبه مذکور از این عدالت اعلام نامه اجرا یافته بود چنانچه از کیفیات ناظر ظهری اعلام نامه مذکور دریافت رسید که فلان و فلان در درون خانه خود موجود اند و بیرون نمی آیند و فلان از عرصه دراز بعلت ندادن زرگریهای عدالت روپوش است لهذا اشتهار داده میشود که مدعا علیهم غیر حاضر اصالتاً یا وکالتاً در پانزده روز از تاریخ رسیدن اشتهار هذا حاضر عدالت شده جواب دعوی داشته باشند و پیش سازند والا بعد انقضای میعاد مندرجه اشتهار هذا هیچ یک عذر آنها مسموع و منظور نخواهد شد و پروانه اجراء زرگریها جاری خواهد گردید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان العبد فلان

چهره سوار امیر خان ولد کبیر خان بن وزیر خان گندم رنگ فراخ پیشانی کشاده ابرو میش چشم بلند بینی داغ سنگریزه بر نوک کله جانب راست دو خال متفرقه بر کله جانب چپ ریش و بروت سیاه خضاب آلوده عمر چهل و هفت سال اسپ سرنگ چار سال تاریخ فلان ماه فلان داغ ران رسید

چهره پیاده نور خان ولد ظهور خان ابن حضور خان سیاه فام پست بینی کوته پیشانی ازرق چشم پیوسته ابرو ریش و بروت آغاز تاریخ هشتم ماه فلان بتنخواه رسید بدانکه چهره اسپ و کمان و بندوق و تیر نوشته شود چهره اسپ سرنگ یا سمند یا کمیت یا ابلق یا مشکی یا بور یا خنگ راس کلان گربه چشم پنج سال گردن دراز سپید پیشانی زخم شمشیر بر گردن جانب راست سینه کشاده داغ عین

باسین برکفل جانب چپ[?] چهره کمان و دیگر اجناس لاهوری زرد رنگ سه دو تا تاک بند سرخ شنگرفی
چادر ابریشم سفید بالاپیچ ابریشم سرخ میدان سرخ زنجیره دار چارگوشه چار خم قبضه باریک موم جامه پوش در
کشش کیبان داخل توشکخانه عالی شد هشت پیش چهره بندوق لاهوری دساز یک فلوس بندقه با تیرکه
چوب چوالی مشتمل دندان دیده یان آهنین ... بناز تیر هین غلاف باتاتی سرخ قبض الوصول سنک
دیندار خان ولد کامگار خان بن سردار خان جمعدار قوم افغان ملازم سرکار نواب مختار خان بهادر رام چونکه
مبلغ یکهزار روپیه بموجب پروانه حضور پر نور در وجه طلب از تحویل فلان فوطه‌دار وصول یافته تقسیم یاران
برادری نموده شد لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول تحریر یافت که عند الاحتیاج بکار آید تحریر تاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان قبض الوصول هنڈوی منکه فلان ولد فلان ساکن فلان بلده ام چون
هنڈوی مبلغ دوصد روپیه مرسوله فلان از دکان فلان ساهو وصول یافته بکرده بتحت تصرف خود
آورده‌ام بنابر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول بقلم آمد که بر وقت دستاویز باشد تحریر بتاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان از هجرة النبی بعد آنکه ساهوکاران سه کاغذ هنڈوی یک بر دیگری برای سند نگاه دارند و دیگر
بمرسلنده هنڈوی بفرستند سوم عبارتی دیگر بر پشت هنڈوی می نویسانند باین طور عبارت
وصول مبلغ یکصد روپیه بابت هنڈوی مرسله فلان از فلان ساهو وصول یافتم و نام وصول کننده
باعتماد هیچ رسید نمی نویسانند و اگر باین طور نویسند بهتر است منکه فلانم این قدر مبلغ بابت هنڈوی
مرسله فلان از دکان فلان ساهو وصول یافتم قبض الوصول منکه فلان پومیه دار ساکن فلان
بلده ام چون مبلغ این قدر بابت تنخواه یومیه سال فلان از فلان تحصیلدار فلان پرگنه تمام و کمال
بقبض وصول آورده‌ام لهذا این چند کلمه بطریق قبض الوصول قلمی شد که عند الوقت سند باشد تحریر تاریخ
فلان ماه فلان سنه فلان هجریه مقدسه قبض الوصول القرض منکه نور خان برادر سردار خان
جمعدار ملازم سرکار رام مبلغ هشت روپیه بوعده چهارماه از دکان فلان ساهو قرض گرفته بتصرف خود
آورده‌ام بنابر آن این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان
سنه فلان قبض الوصول اهل اعتبار مثل علما و مشایخ و دیگر امرا
مبلغ دو هزار روپیه پابسته و دا[?] انده فلان ساهو باحتیاط بانه‌[?] بقبض وصول آورده شد بنابر آن

مدیای مذکور بهمچنین اطلاع و داشته باشد برینا غرقی نامه گواهی خود ثبت نماید عند الله ماجور خواهند شد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **گناه نامه و سوختت نامه** بانکه ابراهیم خان و عبد الرحیم خان بارگیران برادری انیسم خان جمعداریم چون اسپ محمد و ابلق زیر سواری مایان بود از قصبه گڈه مکتیسر مراد آباد می آمدیم قضا را در سرای سیجر و که هنگام نیم شب صدمه آتش زدگی بوقوع آمد اسپ محمد از شور و غوغای مردان برهنه ای پاپس و پیش گسیخته صحرا گرفته و اسپ ابلق همانجا سوخته خاکستر شد عرضه نه روزیست که در رو بلا تکاپو و پیش موضع مذکور تلاش می کنم در هیچ مقام و کدام جا سراغی نیافتم از چوکیداران سرای مذکور و زمینداران موضع قریب دریافتم هر که آگاهی برین واقعه داشته باشد حسبة لله گواهی خود بر گناه نامه و سوختت نامه ثبت کند از جناب کریم اجر عظیم خواهد یافت تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجریه مقدمه **تصدیق** بنده مظلوم فلان بن فلان قوم فلان سوال میکند و تشنا دعوی خود میخواهد که فلان کس جیسا یکقطعه باغ ملکی موروثی واقع سواد قصبه فلان از زور و تعدی متصرف شده و فلان بیاد متمرد را بجان گشته و تقاضه بنده گشته ناچار از انجا گریخته جان بسلامت بردیم هر که برین واقعه اطلاع داشته باشد بهر خدا و برای رسول خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد عند الله ماجور خواهد شد و عند الناس مشکور یا عند الرسول مسعود خواهد بود تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **راضی نامه** منکه فلان بن فلان قوم فلان ساکن فلان حجام چونکه مسمی فلان و فلان قوم سکنه قصبه فلان بعلت قتل مسمی فلان پسر متمرد در سرکار عدالت آثار محبوس بودند در ینولا برضا و رغبت و طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار مجبری از دعوی خون بها و غیره درگذشتم و معاف نمودم مرا با مشارالیهم هیچ دعوی و خصومتی نیست و نمانده لهذا این چند کلمه بطریق راضی نامه و لا دعوی نوشته دادم که عند الحاجت سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **سرخط** منکه فلان سار بانم چون بسرکار فلان صاحب بر عهده شتربانی معرفت مرزا امیر بیگ نوکر شدم اقرار مینمایم که لیل و نهار در کار شتران به هوشیاری سرگرم خدمت گذاری باشم و اگر بی رخصت جائی بروم یا از خود نوکری بگذارم دو ماهه حسب ضابطه سرکار بدهم بنا بر آن این چند کلمه بصورت سرخط نوشته دادم که عند الحاجت حجت باشد تحریر بتاریخ فلان مواجب باهم کلو سائیس آنکه ناسمرده را بضامنی عبد الله شتربان در ماهه مبلغ ... روپیه و خوراک ... نجات بر اسپ سرنگ نوکر داشته شد لازم که در خدمت اسپ از خرخره و کاه و غیره بهوشیاره و سرگرم باشد و اگر چیزی از اسباب گم کند جواب گوید و اگر بی رخصت برخاسته رود ...

خود خدمتی و بهتر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **حاضر ضامنی** منکه فلان ملازم سرکارم چون ده نفر پیاده
در برادری گلخان جمعدار بحاضر ضامنی خود نوکر کنانیده ام اقرار آنکه اگر احدی از ایشان بدون اجازت وبلا رخصت
بجای دیگر رود حاضر کرده دهم واگر نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی
نوشته داده شد که عند الحاجت حجت باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **فعل ضامنی** منکه اسد خان
ولد محمد یار خان ساکن قدیم دار الخلافت شاهجهان آباد و در حال وارد قصبهٔ فلان محلهٔ مفتی ام چون مسمی فلان
باشندهٔ محلهٔ مذکور بعلت زد و کوب خیرالی آهنگر در سرکار گرفتار بزنجیر بود منکه بفعل ضامن او شده از سرکار رهائی دهانیده
باخلاص کنانیده آورده ام لهذا اقرار مینمایم که اگر بار دیگر مشار الیه چیزی مثل فتنه وشر و بدذاتی وحرکات ناشایسته
با اهل محله نماید از عهدهٔ او جواب گویم بنابر آن این چند کلمه بصورت فعل ضامنی نوشته دادم که سند باشد تحریر بغرهٔ
شهر فلان سنه فلان **مال ضامنی** منکه فلان ساکن بلدهٔ فلان ام چون مبلغ یکصد روپیه بضامنی اینجانب از
فلان کس قرض گرفته در تحت تصرف خود آورده ان شاء الله تعالی مشار الیه بوعدهٔ یکماه مبلغ مذکور ادا خواهد نمود
اگر برادیش خلاف ورزد ضمان آن بر ذمت از عهدهٔ آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق مال ضامنی بقلم
آوردم که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **فوتی نامه** باعث تحریر این سطور وسبب تقریر این مذکور
آنکه چون بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان روز یکشنبه وقت شام فلان کس ولد فلان ساکن قصبهٔ فلان محلهٔ فلان
روز بیندار جبوترهٔ سائر قصبهٔ مذکور بقضای الهی فوت گردید و در تکیهٔ فلان شاه درویش زیر درخت تمر هندی جانب
راست مقبرهٔ فلان شاه قادری مدفون گشت هر که از این واقعه قرار واقعی و مفصل اطلاع و آگاهی داشته باشد
برین قرطاس فوتی نامه مهر گواهی خود ثبت نماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان
سنه فلان مقام قصبهٔ مذکور **فراری نامه** موجب تسطیر این سطور آنکه چون مسمی فلان غلام زر خریدهٔ مملوکه میرزا فلان
سوار نگاه ملازم سرکار بتاریخ دوم شهر فلان روز یکشنبه وقت صباح قبل از طلوع آفتاب در مقام قصبهٔ فلان فراری
شده رفته هر کدام برین ماجرا اطلاعی و خبری داشته باشد مهر و گواهی خود برین قرطاس فراری نامه ثبت نماید تا عند الله
ماجور و عند الناس مشکور شود تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان مقام قصبهٔ فلان **کواغذ معاملات مدنی**
آنکه بر سر دوران شهر و اهل دهات باهم تعلق دارد **رقعهٔ شادی** که بدوران چنین مینویسند رقعهٔ نوزدهم ماه
ذیحجه روز سه شنبه سوم ساچق و بیستم روز چهارشنبه تقریب حنابندی و بیست و یکم روز پنجشنبه بساعت سعید

عاریت نامه منکه فلان ولد فلان ام چون موازی دو صد ذرعه اراضی در حویلی بیرونی واقع محله بنگله شدان از فلان صاحب
بعلت سکونت عاریت و منتفعا گرفتم و دعوی مالکیت ندارم هر گاه که مالک طالب آن شود بگذارم و قیمت عمله انچه از روی داجبی
رو بروی پنچان و منصفان قرار یابد بگیرم بنابران این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان گمنامه منکه فلان ساکن بلده فلان ام چون قباله حویلی به مبلغ یکصد روپیه سکه رایج الوقت بابت گروی
حویلی فلان از نزد بنده گم گردیده و مبلغ مذکور از خان موصوف بدام و دام وصول یافتم اقرار مینمایم و نوشته میدهم که هر گاه قباله
مذکور بدست آید حواله مشار الیه سازم واگر بعد ازین برآید کسی از وارثان من مقر دعوی کند باطل و نامسموع است بنابران این چند کلمه
بطریق گمنامه نوشته شد که بوقت حاجت بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان موجب باهم آخوند عظیم الدین صاحب
در ماهه سوای خوراک زمستانی عیدی و آغازی تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان و در زمانه پیشین بانیطور می نوشتند
واجب باهم فلان اخوند صاحب آنکه باید که در تعلیم برخورداران فلان فلان ساعی و سرگرم باشند و دو روپیه در ماهه سوای
خوراک و دیگر اشتهات دیگر تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان لیکن طرز معقول نیست زیراکه در پاس ادب عوام و اهل امتیاز
فرق نمیماند رقعه دکان فلان ساهو برای مبلغ پنجروپیه بهای درستی حلبهای نرگاوان فلان رقعه بان بدهند و حساب
مجرا و محسوب شد یا خواهد شد یا مجرا دانند یا مجرا داده خواهد شد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری نزد بعضی لفظ
برانند یا معلوم نمایند امر نامرست است تمسک بالعوض منکه فلان پدر فلان ساکن موضع فلان ام چون مبلغ یکصد روپیه عیار خان
صاحب به جنس غله گندم گرفته در سمت تصرف خود آوردم انشاء الله تعالی غله موافق نرخ ساهوکاران یا مهاجنان بخانه
خانه صاحب موصوف رسانم هیچگونه عذر و حیله بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که بوقت تکرار بکار آید
تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان راضی نامه منکه فلان بن فلان ام چون درمیان ما هر دو برادران حقیقی از عرصه
پنجسال بابت تقسیم مال ترکه منازعت و جدال و نااتفاقی کمال بود حالا باصلاح دوستان و بزرگان شهر و اکابر برادری همگی
برطرف شده و غبار کدورت و نفاق که از هوای نفسانی و اغوای شیطانی بر چهره حال داشتیم تمامی بآب اتفاق شستیم آینده
هیچگونه آزردگی و رنجش بمیان نماند بنابران این چند کلمه بطریق راضی نامه نوشته شد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه
فلان صافی نامه مایان که فلان مقدم و فلان پتواری و جمیع مزارعان سکنه موضع فلان عمله پرگنه فلان ایم اقرار مینمایم
و نوشته میدهیم که چون تحصیلدار موضع مذکور من ابتدای فصل خریف سنه فلان لغایت آخر فصل ربیع سنه فلان فصلی
واجب الادا سالانه سرکار جهان مدار به تعهد و اهتمام میر فلان صاحب مقرر و معین مانده چنانچه مایان ادای مال واجب

موجب تحریر این قرطاس آنکه درین هنگام سعادت التیام بمقتضای الفص بلاغت نظام یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا بدل اقرار مینمایم که بار دیگر گرد قمار و خمر و جمیع منهیات حتی الامکان نخواهم گردید بتوفیق الله تعالی و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بنابر آن این چند کلمه بصورت توبه نامه نوشته دادیم که بوقت حاجت حجت باشد تحریر بتاریخ فلان ماه
فلان سنه فلان طلاقنامه باعث تحریر این مقال و سبب تفصیل این اجمال آنکه چون مسماة مسلا بیگم از عرصه دو سال
موافق شرع شریف در عقد نکاح من هست دیگر لا رغبت خود طلاق بائنه دادم و لفظ طلاقاً ثلاثاً گفتم و هر قدر که مهر شرعی او
بود آن مسماة وصول نمودم لهذا انقضای ایام عدت مختار است خواهد شوهر کند خواه نکند مرا بکدام وجه تعرض و مزاحمت نیست
بنابر آن این چند کلمه بطلاقنامه نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان عاقنامه منکه عبدالله
سپیدباف ولد عبدالله نوربافنده ساکن موضع فلان ام چون از بدافعالی پسر خود کمال ناراض و ناخوش هستم لهذا امیر وه را
از فرزندی خود عاق و محروم الارث کردم بعد من ورثه باو نمیرسد بنابر آن این چند کلمه بطریق عاقنامه نوشته دادم که بروقت
احتیاج بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری آزادنامه مسکه قضا آمده اقرار صحیح شرعی نمود و مخبر بالسلم نسبت بی
شیخ حبیب الله ولد حبیب الله برین وجه که کافور نام غلام سیه فام طویل القامت صحیح الاعضا ریش و بروت آغاز از ورثه پدر بالتمام
غیری خاص پدر ملک من مقرر هست برای خدا البلوغ و رغبت خود از قید آزاد ساختم و خط لادعوی نوشته دادم هر جا که خواهد برود
و بعد من هیچکس از وارثان من دعوی نیست بنابر آن این چند کلمه بصورت آزادنامه نوشته داده که عند الحاجت بکار آید
تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هبه نامه منکه فلان ولد فلان ساکن بلده فلان ام چون یکباب حویلی گلی
دیوبی و خشتی که مع زمین زرخرید پدر مرحوم بلاشرکت غیری منقر میراث رسیده در بیولا در حالت صحت نفس و ثبات عقل
بلا اکراه و اجبار حویلی مذکور مع حقوق داخلی و خارجی او تملیکاً به برخوردار سعادت مشتمل سعادت علی دادم و بر رضا و رغبت
خود هبه کردم و بخشیدم هر گاه کسی از وارثان من حاضر و غائب علی الاکثر شود دعوی او در شرع شریف غیر صحیح و نامسموع
بنابر آن این چند کلمه بصورت هبه نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان امانت نامه
موجب تسطیر این سطور و باعث تحریر این مذکور آنکه فلان شیخ مبلغ دو هزار روپیه سکه مهر و یک سند و قبچه زیور طلائی
لا کلام بخانه نفر امانت نهاده است وقتیکه شیخ مقدم الذکر بخواهد از خانه من ببرد اگر از قضاء الهی راهی نواحی
دار البقا گردد هر که از روی شرع شریف بعد او وارث ترکه او گردد امانت مذکور بلا حجت و حیله عند الطلب حواله
سازم بنابر آن این چند کلمه بطریق امانت نامه نوشته شد که بوقت حاجت سند باشد تحریر بتاریخ فلان

ماه فلان سنه فلان **تملیک نامه** الحمد لله تبارک و تعالی والصلوة والسلام علی سید الانبیاء محمد المصطفی و آله المجتبی
و اصحابه المرتضی بر علماء و فضلاء شهر خصوصاً بر قاضی و مفتی و متولی و دیگر شرفای این بلاد مخفی و محتجب نماند که بتاریخ یازدهم
رمضان المبارک برخوردار امیر علی همشیره زاده خود را اطال الله عمره و زاد بقاءه در فرزندی گرفته تربیت و پرورش نموده
و بر جمیع مال و متاع خانه و زمینداری و املاک که در حین حیات بقبضه مالکیت خود میداشتم و بلا شرکت دیگری بر آن قابض
و متصرف ام و حق و مختار و قائم مقام خود کردم و در زندگی و صحت نفس و ثبات عقل بر جمیع امور مالکیت خود اختیار و دخل
دادم اگر کسی بعد من دعوی ملکیت نماید عند الشرع نامسموع و غیر صحیح باشد بنا بر آن این چند کلمه بطور تملیک نامه
نوشته شد که بوقت سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **حکمنامه** و **متصدی نامه** مایانکه
سعد الله ولد وجیه الدین و گل خان بن کبیر خان ساکن قصبه فلان ایم چون مقدمه ما مقران بابت قرض
در پیش است و انفصال نمی یابد نحویکه شیخ امیر الله که حکم و متصدی طرفین اند بتصفیه رسانند بهر صورت ما را قبول
است از مرضی و تجویز مشار الیه سر و تجاوز و سر تابی ما یان نخواهد آمد بنا بر آن این چند کلمه بصورت حکمنامه و
محاکمه نوشته داده شد که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **محضر** و **صورت حال** لا تکتموا
الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه سوال می کند و استشهاد بحق خود می خواهد فلان ولد فلان مرحوم ساکن قصبه
فلان از قضاة عظام و مفتیان ذوی الاحترام و ارکین دین و علمای اسلام و فضلای شرع متین و مشایخ کرام
و قانون گویان راست گو و متصدیان مدار المهام و باشندگان محله و جمهور انام از خواص و عوام برین معنی که موضع
فلان معموله پرگنه فلان متعلقه حویلی مریلے از آبا و اجداد منهم بصورت جاگیر التمغا بموجب فرامین و پروانجات
ناظمان ملک مهر و دیگر اسناد حکام محال خارج جمع سوای مال سرکار معاف و مرفوع القلم است چنانچه تا حال بخاطر
این سطور بر دهات مسطور قابض و متصرف ام و بمقتضای الهی تاریخ هشتم شهر شعبان المعظم هنگام نیم شب که
دزدان بخانه این سائل افتاده تمامی اسباب خانه و پارچه و ظروف وغیره بسرقت بردند کاغذ اسناد موضع مذکور
که در بسته های کاغذ بسته بودند مع اثاث البیت بدزدی رفتند کسی که بر صدق این حال و صحت این قال
اطلاعی داشته باشد برین پرچه قرطاس گواهی و مهر خود ثبت نماید و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد
که عند الله ماجور و عند الناس مشکور شود تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان همچنین سوخت نامه و غرق نامه
و گمنامه و اگر شهرهای دور نویسنده این طور نویسند **صورت حال** محمد کریم خان و محمد عظیم خان

مذکور بقبض و تصرف خود آورد چنانچه تقابض البدلین مابین المتعاقدین واقع گشت تحریر بتاریخ فلان ماه فلان
سنه فلان اعلام محکمه قاضی فلان مقدمه موضع فلان را اعلام آنکه فلان کس از ایشان مستغاثی یا الشی
یا فریادی یا داد خواه است لازم که بمجرد ورود اعلام نامه هذا خود را بمحکمه شریعت حاضر سازد و مجیب باشد یا جوابدهی
نماید تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرد مهر نامه نحمده الله الذی جعل النکاح فارقا بین الحلال و الحرام و صلی الله و السلام
علی خیر خلقه محمد سید الانام و علی آله العظام و علی صحبه الکرام اما بعد بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان اقرار کرد فلان
بن فلان بربن وجه که مسماة فلانه بنت فلان بن فلان را در حباله نکاح خود آورد بوکالت فلان بن فلان و بگواهی
فلان فلان بحضور ثقات و عدول مقبول الشهادة بکابین یا بمهر مبلغ یکهزار پانصد روپیه و یک دینار زر سرخ سلطانی
بوزن رایج این ملک است از ان معجل واجب الاداء عند المطالبه و باقی موجل الی انقضاء النکاح مع سه شرط اول
آنکه نکاح مذکور بر منکوحه مسطوره بحکم ضررت زن دیگر نخواهد دوم آنکه منکوحه مذکوره را بی موجب نزد و کوب نکند سوم
آنکه در نفقه بند و تنگی ننماید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان صلحنامه اقرار کردند و اعتراف صحیح شرعی نمودند
مخبران با سما و انساب خود با فلان قوم فلان بربن وجه که فلان مبلغ دو هزار روپیه از فلان بن فلان قوم فلان
بموجب تمسکات طلب می کرد و ادعی مبلغ دو صد و پنجاه روپیه به فلان بن فلان داده بود تا دو هفته بلطائف الحیل
می‌اندازید مدعی بین اثنا آنکس پیش از گرفتن مبلغان قرض وفات یافت و ترکه گذاشت برای ما وارثان و بایان
از مدیون یا مقروض مذکور دعوی میکردیم و جوابدهی صورت قرار نمی بست در ینولا بعد تطویل خصومت و گفتگو بایما
مصلحان ثالث بالخیر بمبلغ یکهزار و پانصد روپیه صلح نمودیم و مبلغ مذکور از مشار الیه گرفته در قبض و تصرف خود آوردیم
و ذمه موصی الیه را از جمیع دعاوی مالیه کلیه و جزئیه بری گردانیدیم من بعد ما مقران را با مشار الیه بهیچ من الوجوه دعوی
و طلبی و خصومتی نیست و نماند و بنابر آن این چند کلمه بطریق صلحنامه نوشته دادیم که وقت حاجت حجت باشد تحریر
تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری در عدالت عالیه وصیت نامه اقرار صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود
فلان بن فلان که هرگاه منتقر سفر گزین عالم بقا شوم ثقات و عدول همسایگان بعد ادای شرع و ما مقرره معاوضه
از ترکه من مطابق فرد یاد داشت صد روپیه نقد بفلان و صد روپیه بفلان و یک نیم صد روپیه بفلان و دو صد روپیه
بجهت تقسیم بغربا و بیوه ها و مسافران و فقرا بفلان عالم و مدرس مدرسه هند و ستاره تیاک قدم کنیزک را صد روپیه داده آزاد
کنند بنابر آن این چند کلمه بطریق وصیت نامه بقلم آمد که سند باشد تصحیح نامه تصدیق اراضی مدد معاش باسم

از خوف نواب صاحب عادل زمان مبلغ مسطور میر کرم علی مذکور نداد و نداد لاکن از تقسیم باتوی می داشتند در فوطه خانه سرکار حصه با هر دو متخاصمین جمع میگردد و الحاضر باغوا و افترا متعرض میشود او را از تعرض بیجا ممانعت کنند چون از کرم علی محضر مذکور جواب دعوی طلب نمودیم گفت که البته از ابتدای ریاست نواب فلان مرحوم تا اینندم پدر میر مکارم علی و بعد وفاتش مکارم علی مسطور بالشارکت مبلغ مرقومه گرفته آمده اند لیکن حق پدر این حاضر دران مبلغان نبود لیکن میر کرم علی مسطور از گرفته آمدن مبلغ مسطوره پدر میر مکارم علی و بعد از فوت او بر قابض شدن مکارم علی از ابتدای ریاست نواب فلان مرحوم تا حال تحریرا اقرار کرد ما خادمان شریعت غرا نیز برای تحقیق و تنقیح جمیع کواغذ و دفتر از ابتدای ریاست نواب فلان مرحوم تا اینوقت مطالعه نمودیم در جمیع دفاتر نام پدر حاضر مذکور و اسم والد محضر مسطور و در بعضی دفاتر که تاریخ آنها موجود بود مبلغ مسطوره بنام میر کرم علی محضر و فیض علی پدر حاضر مذکور ثبت یافتیم و در بعضی کواغذ دفتر مبلغ مسطور بنام پدر حاضر مسطور فقط هم یافته شد لیکن از قراین دریافت گردید که چون شرکت این هر دو دران مبلغ اظهر من الشمس بود نویسندگان ثابت نموده اکتفا بنام یک شریک ساختند پس از جمیع ما سبق بوضوح پیوست که تخمینا عرصه پنجاه سال قدری کم و بیش شده باشد که تقسیم مبلغ مذکوره میان هر دو متخاصمین بالمناصفه مقرر است و همین طور گرفته می آیند و از اقرار کرم علی محضر مذکور و نیز از کواغذ دفتر من ابتدای ریاست نواب مرحوم تا حین ترقیم و از گواهی جماعت کثیر با ثبات رسید که تقسیم مبلغان مذکور میان هر دو متخاصمین بالمناصفه میشود و عمل در آمد نیز دران ماند پس حکم نمودیم که سرکار فیض آثار نصف مبلغ مذکوره به مکارم علی حاضر مذکور بدهد چه اَلقِطُّ اَرکَنُ کُتُبِ اَئِمَّہ چنانچه در کتب فقه مرقوم است و نیز المرء یؤخذ باقراره شاهد عدل است و نیز در جمیع کتب مرقوم است که مَن سَعَى فِي نَقضِ مَا تَمَّ مِن جِهَتِهِ فَسَعيُهُ مَردُودٌ عَلَيهِ ظاهر و باهر است که میر کرم علی محضر مذکور درین زمانه مرقوم الصدر از دست خود مبلغ مسطور بالمناصفه تقسیم میکرد و بحقیقت مذکور بزبان و کتابت اقرار می نمود و نیز در کتب شریعت ثابت است که شخصی در چیزی منقول یا غیر منقول تا مدت مدید تصرف مالکانه نموده و شخص دیگر معاون و مددگار او شده دران چیز تصرف مالکانه آن شخص می کناید و بعد از فوتش هر ورثه متوفی دعوی ملکیت خود دران چیز نماید دعوی او باطل و ناشنیدنی است چنانچه در فتاوی و غیره مذکور است فیست حکمنامه که تحریر یافت بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان خلافت نامه مشائخان اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ العَارِفِينَ بِاَنوَارِ المُشَاهَدَاتِ وَزَيَّنَ صُدُورَ الصَّادِقِينَ بِتَجَلِّيَاتِ الصِّفَاتِ وَالكَمَالَاتِ [illegible] وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الكَائِنَاتِ وَآلِهِ وَاَصحَابِهِ جَامِعِ جَمِيعِ الحَسَنَاتِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيهِ التَّحِيَّاتُ وَالتَّسلِيمَاتُ اَلشَّيخُ فِي قَومِهِ

نحو الیتیمی فی امته بعد حمد و نعت می گوید بنده نجی الشفاعت شفیع المذنبین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین شاه
نور الدین که چون فلان را متوجه الی الله و تارک ماسوی الله و مستغرق الشوق لقاء الله یافتم باجازت مرشد کامل
خود خلافت سلسلهٔ عالیه باو دادم هر کرا رجوع بسلسلهٔ من باشد باو دست بیعت دهد و نسبت ارادت بهم رساند وفقه
الله تعالی بالاحکام الشرعیة وثبته الله تعالی بطریق الارادة چنانچه پوشانیدم خرقه و بستم بر سر او دستار خود را و عهد کردم
آنچه در مشائخان عهد باشد اگر در محشر مرا رویتی و اجازتی از جناب خدای تعالی و حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله
وسلم و پیشگاه حضرت علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم السلام والثنا برای شفاعت او باشد شفاعت او نمایم و اگر او را
قربت و منزلت نزد حقتعالی از من زیاده تر باشد دریغ شفاعت از من ندارد اللهم نور قلبه بنور معرفتک واشغله بذکر
جلالک و جمالک وثبته علی الصراط المستقیم آمین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان

نسب نامه الحمد لله الذی خلق الکائنات و کرم بنی آدم علی کل مخلوقات و عظم باسم محمد المصطفی صاحب
الشفاعات علی جمیع الموجودات وامتاز المجتبی من کل امته بمدارج السعادات والحسنات والصلوة والتحیات
علی رسوله محمد شفیع السیئات المؤمنین والمؤمنات وعلی آله وصحبه معدن البرکات والکرامات بعد حمد و نعت میگوید
که بر ضمیر ضیا گستر و خاطر انور صاحبان حسب و نسب مخفی و محتجب نماند که سید فلان بن فلان از سادات رضویه
رضی الله عنه از طرف پدر عالی قدر رسیده علی نسب صحیح النجابت و هم از جانب مادر والا حسب علم السیادت و شرف
دار السلطنت لاهور است جدش همراه رکاب نواب برهان الملک در بلدهٔ لکهنؤ آمده سکونت ورزیده و در خیال
پدرش سررشتهٔ روزگار در سرکار نواب وزیر الاعظم میدارد و بعهدهٔ صاحبت سرفراز است هر جا که خواهند تحقیق نمایند

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که انشاء مشهور انام مقبول خواص و عوام تمیمهٔ بازوی متعلمان اسم با مسمی انشای فیض رسان
در مطبع فیض منبع جناب مستطاب منشی نول کشور صاحب دام اقباله و عم نواله واقع کانپور بحسن
اهتمام کارپردازان مطبع موصوف بصحت اکمل و غلط سپاری اجمل اول ماه اپریل ۱۸۷۹ عیسوی
مطابق ماه ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری بحلیهٔ اختتام در برکشید و بمنصهٔ
قبول جلوه گر گردید

فقط